

سید جمال الدین اسدآبادی متولد شعبان 1254 ق 1839 م

که بود، چه کرد و چه گفت؟

(قسمت دوم)

ایرج اشراقی

در این مقاله مختصراً به بررسی آثار باصطلاح علمی سیدجمال می پردازم، در بخش اول این مقاله به سفرهای سیدجمال و روابط او با سیاست مداران انگلیسی، روسی، ایرانی و عثمانی اشاره کرده ام.

ورود سیدجمال به هندوستان شوال 1296 سپتامبر 1879 سید جمال در ورود به هندوستان قصد داشته که در بمبئی ساکن شود، اما دولت موافقت نمی کند و او را به حیدرآباد می فرستد. وی در حیدرآباد با محب حسین ناشر مجله (معلم شفیق) همکاری می کند در این مجله 6 مقاله از سید تحت این نام ها منتشر می شود. شماره اول فوائد جرید شماره 2 تعلیم و تربیت شماره های سوم، پنجم و هفتم اسباب حقیقت سعادت و شقاوت انسان شماره هشتم و نهم فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت شماره دهم فوائد فلسفه و شماره های یازدهم و دوازدهم هم شرح حال اکهوریان.

این مقالات از محرم 1289 / 1880 تا ذی حجه 1298 / اکتبر 1881 چاپ شده است. (1)

حال نگاهی به مطالب این مقالات که توسط آقای خسروشاهی در کتابی به نام مجموعه رسائل و مقالات به چاپ رسیده اند میاندازیم.

1 شرح حال اکهوریان با شوکت و شأن

اکهوریها: فرقه ای هستند در هندوستان به غایت بی حیا و بی غیرت، و آنها منسوبند به اکور نانه که مردی بی دین و شهوت پرست بود.

برای شناخت از نظریات سید جمال به چند جمله از این مقاله ابتدا اشاره می‌کنم تا خواننده خود نسبت به نظریات او راجع به انسانها آشنا شود. "عجیب ترین امور و غریب ترین همه چیزها این است که جاهلی خود را دانا شمارد و کوری خود را بینا انگارد و خبیث النفسی خویش را مطهر و مقدس پندارد"

" این اکمهان اگر گوش شنوا داشتند و اگر کوران مادرزاد چشم بینا داشتند امکان داشت آنها را بر بی عقلی و خباثت و بی ادراکی و شرارت و کنج اندیشی خودشان آگاه گرداند لکن صد اسف که این کوران و این کران چون عضو مشلول قوت لامسه هم ندارند.

" جای عجب اینجاست که با وجود آنکه ایشان بدین حالتند هر یکی خود را سقراط یونانی و کنفوسیوس چینی و شامیلیون آمریکائی و میرابوی فرنساوی و گاری بالدی ایتالیائی می‌شمارد!! - بلکه ایشان را ناقص و خیالاتشان را پست و کارهایشان را حقیر و خرد دانسته خویش را تفضیل می‌دهد!! - و اظهار تأسف می‌نماید که قوم را حقیقت و کنه ماهیت او را نفهمیده تعظیم و توقیر لائق بجا نمی‌آورد؟ این است بیماری حماقتی که جمیع اطبا از مداوای آن عاجز شده‌اند!. یا رب چه شده که این افیالتسها خود را تمستوکلیس و ارستید می‌دانند؟ و این رویاه خصلتان خود را از انیپال افریقی شجاع تر گمان می‌کنند؟ چه روی داده است که این هبنقه‌ها دعوی ایاسی می‌نمایند و این گنگها خود را تیموس تینیس و سیسترن می‌انگارند؟؟ و این مادرها با معن سر همسری دارند و این خیانت کاران طعنه بر سموئل می‌زنند و این ابوجهل‌ها خود را از محمد (ص) اعقل می‌دانند و این چنگیزها نوشیروان را ظالم می‌نامند؟ و این شکم پرستان خسیس النفس ابویزید را شره می‌گویند؟؟ و این بوزینه‌ها دعوت انسانیت می‌کنند؟؟

اینک کوران دوربین و کران تیز گوش و کودکان هوشیار و بلیدان خوردمن و ضعیف الرأیان عاقبت اندیش و جاهلان علامه و قسی القلبان باشفقت و

خائنان با امانت و گمراهان راهبر و وحشی خصلتان مدنیت گستر و مفسدان مصلحت اندیش و بدکرداران با عصمت و تباهکاران رنجور از کج روشی دیگران و دوستان بنیادکن و خیرخواهان بدتر از صد دشمن و ناصحان بدسیرت. این است اجتماع ضدین؟ این است تلاقی نقضین؟! بر این حال باید گریست ولی خنده مجال نمی دهد. وقاحت تا چه حد، بیشرمی تا کجا؟ اکهورها هم بدین سخت روئی نیستند. اپیکورها هم بدین درجه بی حیائی نرسیده بودند. این چه عجیبه‌ای است که بدکرداری رسوا و زیانکاری بی پروا و خیانت شعاری برملا در مقام ستایش خود را چنان ستایش کند که گویا سقراطی است از ناهنجاری جهانیان سیر و یا ابوزید است از بدکرداری اهل زمانه دلگیر؟! پایای رومانی هم بدین درجه دعوی عصمت ننمود؟ سبحان الله تأثر و انفعال نفس بالمره مفقود گردیده است!!

ای شعور! و ای ادراک، شما کجا رفتید که نفس را ملامت نموده او را از حال خود آگاه کنید" (2)

و ادامه می دهد " اکهوری یار و صاحب نمی شناسد به غیر شکم خود معبود دیگری ندارد"

" اگر در این امر غور کنی خواهی دانست که فطرت پست وطنیت دنیه نادرست را هرگز ممکن نیست که تربیت و تأدیب به اصلاح آورد"

" و بالجمله هر کس از خواندن کتب سیاست و معاشرت سیاسین و عقلا بیسمارک نمی شود - چرا نمی شود؟ به جهت آنکه وضع دماغ بنوعی دیگر است" (3)

سید جمال در این مقاله آنچه اسم معروف می شناخته نوشته است آیا از تفکرات آنها هم اطلاعی داشته نامشخص است. هدف او بیشتر علم فروشی و خود خواهی بوده است اگر آنطوری که وی معتقد است بخشی از مردم اینگونه هستند و راه اصلاحی هم نیست پس چرا دیگر مقاله در تعلیم و تربیت می نویسد؟

مقاله دیگر تحت عنوان " اسباب صیانت حقوق

سیدجمال در این باره چنین می نویسد: هر انسانی بر حسب سرشت خلقت شهوتها و خواهش هائی دارد و برای دست یابی به آنها از همه راه ها چه حق و چه باطل استفاده می کند. انسانها را از این عمل باز داشتن به چهار راه امکان پذیر است.

1 هر صاحب حقی با شمشیر از حق خود دفاع کند 2 شرافت نفس -3 حکومت و -4 دین و ترس از روز جزاء

راه اولی موجب جنگ و خون ریزی می شود، راه دوم: شرافت نفس، آن صفتی است که صاحب آن از اعمال زشت دوری می کند. راه سوم: حکومت. سید حکومت را ناتوان می داند چون حکومت به نظر او فقط می تواند مانع ظلم های ظاهری شود. پس می ماند به نظر او راه چهارم که دین است.

گویا سید ناآگاه بوده است که چه جنایاتی در تحت نام دین در ایران و عثمانی به مردمان روا گردیده. ضمناً محاکم تفتیش عقائد در اروپا هم کارنامه بهتری ندارد. (4)

فضائل دین اسلام:

در این مقاله سید می نویسد " اول رکن او این است که عقولی را به صیقل توحید و تنزیه، از زنگ خرافات و کدور اوهام و آلائش و همیات پاک سازد" دوم آنکه نفوس آنها باید متصف بوده باشد به نهایت شرافت، و دین اسلام درهای شرافت را به روی نفوس گشوده و حق هر نفسی را از میانه بر می دارد. و مزیت افراد انسانی را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار می دهد که کمتر دینی یافت می شود که این مزیت در او بوده باشد"

" سیم آنکه باید هر امتی از امم عقائد خود را که اول نقشه الواح عقولست بر براهن متقنه و ادله محکمه مؤسس سازند و از اتباع طنون در عقاید دوری گیرند.

و به مجرد تقلید آباء و اجداد خویشتن، قانع نشوند و دین اسلام با آن یگانه دینی است که دَم اعتقاد بلادلیل و اتّباع ظنون را می کند و سرزنش پیروی از روی کوری را می نماید و مطالبه برهان را در امور به متدینین نشان می دهد و در هر جا، خطاب به عقل می کند و جمیع سعادات را نتیجه خرد و بینش می شمارد و ضلالت را به بی عقلی و عدم بصیرت نسبت می دهد و از برای هریک از اصول عقاید به نهجی که عموم را سودمند افتد، اقامه حجت می نماید.

بلکه غالب احکام را با حکم و فوائد آنها ذکر می کند (به قرآن شریف رجوع شود)

و هیچ دینی نیست که این فضیلت در او بوده باشد. و چنان گمان کنیم که غیر مسلمین نیز بدین مزیت اعتراف خواهند کرد " سید جمال مسئله اجتهاد و مجتهد و مقلد را گویا فراموش کرده است. وی خود در نامه به میرزا حسن شیرازی مردم را گوسفند می نامد. دیرتر به این مسئله اشاره خواهم کرد.

" چهارم آنکه " در هر امتی از امم، جماعتی به تعلیم سایرین مشغول بوده باشند و از امر به معروف و نهی از منکر غافل نشوند" (5)

سیدجمال اینجا چشم خود را به قوانین ارتداد و دخالت روحانیون شیعه به نام ولی امر مسلمین بسته و مسائلی را مطرح کرده که از نظر عقلانی درست است اما متأسفانه ربطی به اسلام ندارد. سید فراموش کرده که خود را اولاد پیغمبر و قابل احترام می داند سید چون خود می داند که چه نامربوط ادعا کرده است می گوید

" اگر کسی بگوید: چون دیانت اسلامیه چنین است، پس چرا مسلمانها بدینحالت محزنه می باشند؟ جواب می گویم: چون مسلمانها بودند، چنانچه بودند و عالم هم به فضل آنها شهادت می دهد و اما الان؟ پس بدین قول شریف اکتفا خواهیم کرد « ان الله لا یغیر ما بقوم حتّی یرغیر و اما به نفسهم»

اما نمی گوید در چه زمانی چگونه فضلی داشتند و کدام عالم به آن شهادت داده؟ (6)

فوائد فلسفه:

فلسفه " خروج از مضیق مدارک حیوانیت است به سوی فضای واسع مشاعر انسانیت و ازاله ظلمات اوهام بهیمیه است به انوار خرد غریزی و تبدیل عمی و عمش است به بصیرت و بینائی و نجات از توحش و جهل و نادانی به دخول در مدینه فاضله دانش و کاردانی " (7)

سیدجمال در این مقاله تعریف از فلسفه می کند اما نمی گوید چه رابطه ای بین فلسفه و امر به معروف و نهی از منکر است.

تعلیم و تربیت:

انسان چون متولد می شود از همه حیوانات پست تر و عاجز تر و نادان تر می باشد هر حیوانی زائیده می شود به یارائی فطرت و الهام الهی جمیع مضار و منافع خود را می داند. اما انسان وقتی متولد می شود کتابی است نا نوشته و بدون کمک امکان زندگی ندارد. بعد از شرح مسئله می گوید:

پس فی الحقیقه روح حیات هر امتی علما و پیشوایان آن امت می باشند. اگر علما آن قوم دارای افکار عالیه باشند آن قوم ترقی می کند و اگر علما دارای افکار عالیه نباشند آن قوم به گمراهی می افتد.

راجع به مدل شرق می گوید:

چون شرقیان اولاً علما و حکما و عرفا و فضلا و انبیاء بوده اند پس حق است که آنها را تمجید کنیم نه دیگران را که اجدادشان همگی وحشی و بربری و جنگلی بوده اند.

اگر اهالی مشرق زمین از خواب غفلت بیدار نشوند و به تعظیم دانشمندان نکوشند البته رفته رفته نابود می شوند.

البته مراد از عالم آن عالم است که گمراهان را هدایت کند نه آن عالمی که خود در ضلالت است (8)

فوائد جریده

عزت هر امتی وابسته به جریده است. جریده ظلم ظالم را عیان می کند دفاع از وطن و امت در برابر اتهامات خارجی می کند. حکایات و اشعار را گاه گاهی به سمع خوانندگان می رساند. خوانندگان را با سایر کشورها آشنا می کند. دشمنان ملت را نشان می دهد.

فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت

بدن انسان هم از اتحاد اعضاء است تا موجد انسان بتواند ادامه حیات بدهد. وحدت خانواده - وحدت عشیره - وحدت جنسیت و این اتحاد ممکن نیست مگر اتحاد در لغت و وحدت لغت همان وحدت جنسیت است. به نظر سید اتحاد لغت مهم تر از اتحاد دین است چون در 1000 سال مرد 2 یا سه بار دین خود را تغییر و تبدیل می کنند بدون اینکه در اتحاد لغت تغییری پیدا شود.

برای حفظ اتحاد لغت باید علمائی که علوم نافع در مدنیت را نشر دهند و طبقه فضلا و ارباب اختراعی که فنون نافع در هئیت اجتماعی را ترویج می کنند و طبقه سیاسی که حفظ حقوق را نمایند و طبقه قوانین شناسانی که به عدالت فصل دعاوی کنند و طبقه اندرز گویانی که در تهذیب اخلاق کوشند و طبقه ادبا و شعرائی که به کمالات لطیفه و اشعار دقیقه افراد افسرده را برانگیزانند. طبقه صنعت گران ضاعت نافع خود را بر اساس علم گزارند هم چنین زارعین که به مقتضای فن فلاحت به زراعت اشتغال ورزند. و تجار که راههای تجارت را بر پایه های اقتصادی سیاسی مملکت نهند اگر این گروهها همکاری نکنند اتحاد جنسیت از بین می رود (9)

با نظری به اینگونه مقالات به این نتیجه می‌رسیم که یکم سبک نوشته‌های سید که با استفاده از لغات مترادف عربی غیره قابل فهم است دوم شاید تنها تعدادی انگشت شمار از مردم حتی این مقالات را مطالعه کرده باشند و از این رو تأثیری در جامعه نداشته‌اند. سوم در این مقالات مطلب جدیدی به چشم نمی‌خورد غیر از یک سلسله مطالبی که مفصل‌تر توسط دیگران نوشته شده‌اند.

شاه کار سید آنچه طرفداران او مطرح می‌کنند جزوه‌ای است به نام رساله (نیچریه)

این سؤال از طرف محمد واصل مدرس ریاضی مدرسه اعزه حیدرآباد دکن در 29 محرم 1298 هـ مطرح شده است. سید در اینجا به بحثی وارد شده است که هیچ‌گونه آشنائی با آن نداشته است. احمد امین می‌نویسد "این راسله در عقاید داروین و تفکر و آراء او در باب تکامل و هم‌فکرانش نگارش یافته است. خواننده شگفت زده می‌شود که سید وارد یک جدال علمی و تخصصی می‌شود. مبحثی که لازمه ورود به آن تخصص در دانش‌هایی چون زمین‌شناسی، فیزیولوژی، بیولوژی و جنین‌شناسی و امثال آنهاست چنانکه داروین از این تخصصها برخوردار بود" (10)

سید این کتاب را به فارسی نوشت و سپس به اردو برگردانده شد بعد از آن محمد عبده با همکاری عارف ابوتراب از اردو به عربی ترجمه کرد.

سؤال از سید

درین روزها از تمامی هندوستان، چه ممالک مغربیه و شمالیه و چه اوده و چه پنجاب و چه بنگاله و چه سند و چه حیدرآباد دکن صدای نیچر نیچر بگوش می‌رسد و در هر بلده و قصبه، معدودی چند ملقب به نیچری یافت می‌شوند و چنان ظاهر می‌شود که این فرقه همیشه در ازدیاد و افزونی است. خصوصاً در مسلمانان و از اکثری از این گروه پرسیدم که حقیقت نیچر چیست؟ و این طریقه از چه وقت ظاهر شده است؟ و آیا این جمعیت نیچریه

بدین مسلک جدید در اصلاح مدنیت می کوشند. و یا آنکه ایشان را مقصدی دیگری است، و آیا این طریقه منافی دین است، و یا آنکه بهیچ وجه مخالفتی با دین ندارد، و چه نسبت است در میان آثار این طریقه و آثار مطلق دین در مدنیت و هیأت اجتماعی، و این طایفه اگر قدیم بوده است پس چرا تاکنون در عالم منتشر نگردیده است، و اگر جدید است چه اثری بر وجود ایشان ترتیب خواهد شد و [اگرچه این سؤال از بسیاری پرسیده آمد] لکن هیچ یک از ایشان جواب شافی و کافی از این سئوالات من ندادند و لهذا ملتسم که آن جناب حقیقت نیچر و نیچری را مفصلاً از برای بنده بیان فرمائید.

محمد واصل مدرس ریاضی مدرسه اعزه حیدر آباد دکن 29 محرم 1298 ه
(11)

سید باید اصولاً صادقانه می گفت که در این زمینه شناختی ندارد اما گویا کسرشأن خود می دانسته که چنین بگوید بدین سبب مسائلی را مطرح کرده از قبیل لزوم دین و برتری اسلام بر سایر ادیان که ربطی به سؤال نداشته است علی اصغر حلبی که برخی از آثار سید را به چاپ رسانده می گوید:

" چنین می نماید که سخنان سطحی و کم مایه خود را از برخی مجلات یا روزنامه‌های آن روزگار گرفته و کتاب داروین را که تقریباً معاصر او بوده، در پاریس و لندن که اقامتگاه سید می بوده، ندیده است" (12)

احمد امینی می نویسد " باید توجه داشت که اهمیت رساله سید در پاسخ گوئی به داروین نیست بلکه ارزش آن به اثبات ارجمندی دین و ضرورت آن برای انسان و نقش دیانت در ترقی آدمی و بیان نقش الحاد در انحطاط آدمی زاد است"

احمد امین خلاصه نظر سید را چنین تعریف می کند " دین به طور کلی خردها را از سه عقیده بهره‌ور می سازد و در نفوس مردم سه خصلت پدید

می آورد، هر کدام از آنها برای تأسیس امتهای و ستونی برای تشکیل جامعه انسانی شمرده می شوند"

عقیده اول انسان فرشته‌ای است زمینی و اشرف مخلوقات عقیده دوم یقین و اطمینان پیرو دین به این امر که امت او شریف ترین و بالاترین امم است و تمامی مخالفانش در گمراهی و ضلالت هستند. عقیده سوم: هر انسانی ایمان داشته باشد به این جهان آمده است تا کسب کمال کند و از این دنیا آماده عروج و صعود به جهانی برتر و فراختر گردد و از عالمی تنگ و محدود و پر از رنج موسوم به بیت الاحزان به عالمی بی کرانه و تهی از رنج که نه سعادتش کاستی می گیرد و نه پایانی دارد انتقال پیدا کند.

اما آن 3 خصلتی که دین در درون آدمی پدید می آورد عبارت است از حیا، امانت، صداقت - این 3 خصلت سبب عمران، مدنیت، سعادت می شوند. در نتیجه افکار نیچریان و دهریان انسان به مرحله حیوان سقوط می کند و انگیزه‌های خیر و نیکی از میان می رود و آدمی را به سوی زندگی خشک و بسته می راند که نه در آن ولی وجود دارد و نه بزرگی و کرامتی و بدین ترتیب خلق و خوی انسان دگرگون می شود. (13)

امتیازاتی را که اسلام دارد شرح می دهد

1 امتیاز اسلام آن است که عقل و خرد آدمی را به وسیله توحید صیقل می دهد و اوهام را پاک می کند. اعتقاد موحد این است که خداوند به تنهایی در تحولات جهان و در آفرینش نقش دارد و این پندار باید دور ریخته شود که انسان با جماد آسمانی یا زمینی اثری در جهان برجای می نهد و نفع و ضرری ایجاد می کند چیزی می بخشد و یا چیزی می ستاند عزتی می بخشد یا ذلتی می دهد امثال این خرافات که هر کدام از آنها کافی است خرد را کور کند و انوار آن را فروپوشاند.

2 امتیاز دیگر اسلام آن است که ابواب شرف را به روی تمامی آدمیان گشود و این حق را برای هر کسی شناخت که به رفعت و بلندی و کرامت دست یابد امتیازات خونی و نژادی را لغو کرد.

3 امتیاز دیگر اسلام هر بار که بخواهد خطاب کند عقل را مورد خطاب قرار می دهد و چون داور عقل را به داور می خواند سعادت از عقل و ضلالت از بی عقلی

4 اسلام آموزش امته و روشن کردن خردشان را با نور علوم و معارف واجب می شمارد تا به امر به معروف و نهی از منکر را بیاموزند.

اینکه مسلمانان به ترقی و پیش رفت نایل آمدند به دلیل تمسک به این مبانی بود و چون از آنها فاصله گرفتند دچار انحطاط شدند. (14)

اینگونه سخنان هیچ ربطی به تفکرات مادیون ندارد. گو اینکه درستی این برداشت ها خود قابل بحث است. چون درست برخلاف نظر سید کشورهای که دارای حکومت های مذهبی بوده اند و یا مذهب در آنها نقش عمده داشته جزو فقیرترین و عقب مانده ترین کشورهای جهان هستند.

اکنون من نگاهی به رساله نیچریه میاندازم و مطالب ارائه شده را به نظر خوانندگان می رسانم.

1 سید می گوید " در هر مجمع و محفلی ذکری از این لفظ می رود و هر یکی برحسب دانش خود توجیهی و تفسیری از برای این کلمه می کند و لکن غالب آنها از حقیقت واصل و وضع آن غافلند. لهذا برخورد واجب دانستم که معنی حقیقی این کلمه و مراد اصلی او را بیان کنم" و مضار این تفکرات را نشان بدهم چون این طایفه در هر ملتی که یافت شود موجب زوال آن ملت شده اند. سید می گوید این تفکر در قرون 3 و 4 قبل از میلاد و در یونان پایه گذاری شده. در یونان دو تفکر بوجود آمد یکی معروف به متألهین یعنی خدا پرستان آنها گفتند موجودات مادی و مجرد، همه منتهی می شود به موجود مجردی که از جمیع الوجوه بسیط است و بهیچ وجه در او تألیف و

ترکیبی متصور نمی گردد و وجود او عین ماهیت او است و ماهیت او عین وجود اوست و او است خالق موجودات.

گروه دوم گفتند بغیر از ماده که به یکی از حواس پنج گانه درک شود چیزی دیگری موجود نیست

2 سید می گوید: آنها می گویند انواع نباتات و حیوانات به مرور زمان از صورتی به صورتی متبدل شده تا بدین صورت حالیه رسیده است. این فکر را اپیقر که از اتباع دیوجانس کلبی می باشد. او گفت انسان اولاً مثل خنزیر پر از مو بوده است و رفته رفته بدین هیئت حسنه در آمده است. اما واقعیت این است که دیوجانس سینپی به سال 324 یا 312 وفات یافته در حالیکه تولد اپیقر را به سال 342 در (Samos) ساموس نوشته اند. هیچ منبعی به این مطلب اشاره ای نکرده معلوم نیست که سید این نکته را بر مبنی چه مأخذی ذکر کرده است (15)

سید می گوید " داروین Darwin معتقد است که اصل انسان میمون است و رفته رفته انسان شده است: برحسب زعم این شخص ممکن است که بعد از مرور قرون و کرور ومور پشه ها فیل گردد و فیل ها به تدریج پشه شوند" و باز می گوید جماعتی دم سگ های خود را بریدند و چون حاجت به دم نبود سگها بدون دم زاده شدند. پس سید خود جواب می دهد " این بیچاره کر بوده است از استماع این جبر که عربها و عبریها از چندین هزار سال است که ختان می کنند و با وجود این یکی از آنها مختون زاییده نشده است"

سید خود می گوید داروین چه گفته و بعداً جواب می دهد ولی نمی گوید کجا داروین چنین سخنان بی ربطی را نوشته است.

سید به سخنان خود ادامه می دهد. در کدام مجلس و پارلمان و محفل مشورت کردند که منقار شاهین چنین باشد و از کجا فهمیدند که این بچه سگ ها بعداً آبستن می شوند بچه های متعددی می آورد و باید چند پستان

داشته باشد. بعداً سید می گوید این گروه بعد از شنیدن این سئوالات سر به حیرت فرو برده هیچ جواب نخواهند داد.

این سخنان از افاضات این فیلسوف بزرگ بوده است (16)

اما چه ربطی به فرضیه تکامل داروین دارد نامشخص است

درباره این اظهار نظرها سیدجمال علی اصغر حلبی می نویسد

" هم چنین در میان آثار گوناگون و بسیار او (داروین) که به قول برخی ها حتی به سیصد کتاب و رساله می رسیده، دیده نشده است که راجع به تبدیل انواع و برآمدن موجودات از یک دیگر سخن گفته باشد.

پس از آنکه سید اندکی در باب بنیاد انواع سخن می گوید، و چنین می نماید که سخنان سطحی و کم مایه خود را از برخی مجلات یا روزنامه‌های آن روزگار گرفته و کتاب داروین را که تقریباً معاصر او بوده در پاریس و لندن که اقامت گاه سید می بوده ندیده است، باز به اثبات حقانیت و لزوم دین و به ویژه برتری اسلام بر همه ادیان می پردازد، و مجموعاً خواننده در می یابد که سید همه این بحث ها را بهانه کرده تا لزوم دیانت بویژه آیین اسلام را برای نظام دادن جامعه اثبات کند" (17)

سیدجمال ادامه می دهد" این گروه چه در عرف خود آنها و چه در عرف متألهین، مادیین و طبیعیین و دهریین نامیده شدند و اگر می خواهی بگو: نیچری ها و ناتوریسستها و ماتریالیستها... چنان گمان نشود که مقصود ما اعتراض برین پیچوها یعنی خلبوسهای پهلوان پنبه هندوستان خواهد بود (معنی پیچو و خلبوس وکت تپلی در فرهنگ های موجود یافت نشد)

حاشا زیرا آنکه اینها را حظی و نصیبی از علم و دانش و معرفت نیست بلکه بهره‌ی هم از انسانیت ندارند و البته این گونه اشخاص نه قابل سؤالند و نه قابل جواب و نه قابل خطاب. و اگر قابلیت هم در آنها بوده باشد اینست که اگر کسی بخواهد تیاتر و یا تماشای کت تپلی امم متدمنه [را] بعمل آورد در آن وقت بکار می آیند؛ بلکه غرض اصلی بیان واقع و کشف حقیقت و اظهار حق خواهد بود." (18)

سید ادامه می دهد اینها " در هر جیل که پیدا شدند و در هر امت که ظاهر شدند و بهر لباس و بهر اسم که بر آمدند به سبب میادی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره و آراء مهلکه و اقوال ممیته خود موجب زوال آن جیل و باعث اضمحلال آن قوم و علت فناء آن امت گردیدند و هیأت اجتماعی آن امم را اعدام نموده آحاد آنها را متفرق کردند" (18)

ناگفته نماند که سید راجع به همه اظهارنظریات خودش کوچک ترین سند و مدرکی ارائه نداده است. در کجای جهان دهریان به قدرت رسیدند و آن کردند که سید به آنها اشاره می کند. اما بر عکس در طول تاریخ پیروان ادیان سامی / ابراهیمی در هر کشوری که به قدرت رسیدند همه آن کارهائی را انجام دادند که سیدجمال از آنها یاد می کند و آنها را به حساب دهریان می گذارد.

سیدجمال دلایل برتری دین مبین اسلام را به سه رکن میداند و آن 3 رکن را چنین تعریف می کند " 1 نخستین آن عقاید ثلاثه جلیلیه اعتقاد است بر اینکه فرشته پی است زمینی و اوست اشرف مخلوقات 2 یقین است به اینکه او اشرف امم است و به غیر از امت او همه بر باطل و بر ضلال اند 3 جزم است بدینکه انسان در این عالم آمده است از برای استحصال کمالات لائقه که بدانها منتقل گردد به عالمی افضل و اعلی و اوسع و اتم از این عالم تنگ و تاریک که فی الحقیقه اسم بیت الاحزان را شایان است" (19)

علی اصغر حلبی که از طرفداران سید است این گونه استدلال را نپذیرفته و برخلاف نظریات سیدجمال چنین استدلال کرده است

" اما در مورد این عقاید سه گانه هم سخن بسیار میتوان گفت. این نکته را که پیامبر بزرگوار اسلام « فرشته پی است زمینی و اوست اشرف مخلوقات» البتّه با ایمان و ارادت به آن مرد بزرگ می توان پذیرفت، اما عقل و برهان و شریعت و قرآن از پذیرش آن اباء دارد، زیرا حتی خود آن بزرگوار این ادعا را نکرده است که من اشرف مخلوقات هستم و دیگر انسانها همه ما دون من هستیم و حتی در قرآن می خوانیم که « بگو: من بشری همچون شما

هستم، بر من وحی می شود» و علم غیب هم نمی دانم که نیروی غیر عادی و فوق بشری داشته باشیم زیرا «... اگر من غیب می دانستم از نیکی ها بسیار می کردم و مال و خواسته بیشتری گرد می کردم، و بدیهای و آفت ها مرا نمی پساوید» و نیز «چیزی نمی دانم مگر آنگاه که خدایم تعلیم دهد»، خداوند نیز کریم تر از آنست که تنها پیامبر گرامی خود را مخصوص رحمت و عنایت کند و دیگران را محروم بگذارد.

انسان ها همه استعداد و لیاقت دارند و اگر در پاکی و پارسایی بکوشند شرافت بدست می کنند. و از این جهت اگر سخن فوق را یک سخنوری منبری یا روحانی محدث می گفت. آدمی می توانست برای آن محملی بتراشد. اما از سیدجمال الدین که طالب اصلاحات جامعه های اسلامی و حتی جامعه های مادی روزگار خود می بوده، بسیار بعید می نماید؛ زیرا شک نیست که پیروان مسیح و موسی و حتی زرتشت نیز درباره پیامبران خود همین اعتقاد را دارند. اما اگر به جای این سخنان می گفت: عیسی و موسی و محمد - علیهم السلام - همه پیامبر بودند و همه یک هدف داشتند و آن عبارت از ترویج توحید، و اعتقاد به نبوت، و معاد بوده، که این امور «نوامیس» یا اصول دین اند و تغییر نمی پذیرند، و نیز اصلاح مردم و روابط آنها، و بیرون آوردن آدمی زادگان از حالت درنده خویی به ساحت انسانیت، معقول تر و دلپذیرتر می بود. زیرا تاریخ نشان داده است که همین ادعای مسلمانان که برخی از آنها شعار «دین ما برترین و پیامبر ما بهترین پیامبران است» را دستاویز قرار داده بودند، با خداوندان ادیان دیگر که آنان نیز به نوبه خود همین ادعاها را داشته اند، به جنگ و ستیز و پیکار پرداخته و هدف آورندگان آن پیامهای راستین را فرو گذاشته و در این میان، سیاستمداران و دنیا جویان به ریش همه این دو سه گروه خنبدیده اند و به نام دین هر نوع بیدینی را مرتکب شده اند.

سید جمال هیچ فکر نکرده است که هرکسی را با دین پدران و مادران و نیاکان گذشته او بار می آورند و آن دین را در چشم او می آریند و بقول

حسین منصور حلاج (کشته 309 ه. ق) آن دین « برای او انتخاب می شود، نه اینکه خودش آن را از روی اجتهاد و کوشش عقلی و استدلال و اندیشه تدریجی انتخاب می کند و می پذیرد» و از خود پیامبر هم نقل کرده اند که « هر کودکی بر فطرت زاده می شود، آنگاه پدران و مادران اند که او را بدین موسوی یا ترسایی یا مجوسی بار می آورند» پس اگر بگویم که پیامبر ما برترین و شریف ترین پیامبران است نه با عقل راه رفته ایم نه مغز شریعت را دریافته ایم؛ و با این تبلیغ نادرست بجایی نخواهیم رسید همچنان که خود او نرسید.

دومین بخش این « عقاید ثلاثه جلیله » نیز اندکی تعصب آمیز است زیرا از کجا معلوم « امت او اشرف امم است»؟ و « بغیر از امت او همه بر باطل و ضالانند؟» با کدام دلیل و برهان؟ اعتقاد دینی ما یک چیزی است و استدلال و برهان عقل پسند یک چیزی دیگر.

البته در قرآن می گوید « هر کس جز اسلام دینی بجوید از وی پذیرفته نمی شود و او در جهان دیگر از گمراهان باشد»، اما از کجا معلوم، منظور پیامبر ادیان آسمانی دیگر بوده، و اوهام و خرافه پرستی و دین های موروثی و پوسیده تازیان نبوده؟ و آنگهی اگر شبهه را قوی بگیریم و بگویم که مقصود ادیان آسمانی دیگر نیز بوده، ما باید امروزه که دم از عقل و لاف از برهان می زنیم از گفتن این دست سخنان پرهیز کنیم. زیرا کدام مسیحی یا موسوی با ایمان را می توان یافت که بیاید و بگوید «ای مسلمانان، من لاف عقل می زنم و قبول هم دارم که اصول دین مسلمانانی که شما آن را تبلیغ می کنید از دینی که مرا بدان بار آورده اند بهتر و کاملتر است؛ ولی باوجود این از پذیرفتن آن سرباز می زنم!» اگر چنین شخصی پیدا شود به عقل او می خندید. دلیل این مطلب آن است که هر انسانی را با دینی برآورده و بزرگ کرده اند، و او تنها زمانی از دین خود به راستی دست بر می دارد که در دین جدید اجتهاد و واریسی بکند و نکات سودمند دنیوی و اخروی بسیاری در آن بیابد و این زمانی ممکن است که در بحث و بیان او را آزاد بگذارند تا پژوهش بکند،

اما وقتی سر بسته و بی امان به او بگویند که باید بپذیرد تنها دین راستین، دین اسلام، و تنها امت افضل، امت پیامبر اسلام است، نه تنها مجالی به او نداده‌اند، بلکه زور گفته‌اند و حال آنکه دین می گوید: «در دین اکراهی نیست، راه یابی از گمراهی آشکار و جدا گشته است...»

خود سید در همین رساله که ما از آن سخن می گویم می نویسد « دین اسلام، آن یگانه دینی است که ذم اعتقاد بلا دلیل و اتباع ظنون را می نماید، و مطالبه برهان را در امور به متدینین نشان می دهد و در هر جا خطاب به عقل می کند و جمیع سعادات را نتایج خرد و بینش می شمارد و ضلالت را به بی عقلی و عدم بصیرت نسبت می دهد...» اما خود او در استدلال خود سفارش های خود را فراموش می کند. اما اساس سوم که می گوید «انسان در این عالم آمده است از برای استحصا کمالات لایقه که بدانها منتقل گردد»

به عالمی افضل و اعلی و اوسع و اتم از این عالم تنگ و تاریک که فی الحقیقه اسم بیت الاحزان را شایان است.» از چند نظر قابل تأمل است. نخست اینکه کسب و تحصیل کمالات لائقه البته کار پسندیده‌ی است اما «شیرین، دهان به گفتن حلوا نمی شود»، باید مقدمات آن را فراهم ساخت، باید دانش اندوزی را تشویق کرد، دانشجویان را ارج نهاد، با خرافات مبارزه کرد، حداقل معیشت را برای توده مردم فراهم کرد. پدران و مادران را به وظایف خودشان آشنا ساخت، ورزش جان را بر ورزش تن رجحان داد، بهداشت را رواج داد، با دزدی و زبان بازی و دورویی و ظاهر پرستی و عوامفریبی سیتزه کرد، روح بازرگانی افراطی را در مردم تعدیل کرد؛ آنگاه از مردم خواست تا به کسب کمالات بپردازند، وگرنه، اگر همه واعظان اسلامی چون آب هم از آب تکان نمی خورد و مردمان باز هم بر سر خود خواهند بود، زیرا بدون ریشه استوار، شاخه‌های طراوات و برگ ها و گل‌های زیبا نمی روید، و تا مقدمات کمال جویی که عبارت است از «حداقل زندگی برای حداکثر مردم» آماده نشود و مردم اندکی از فکر شکم و زیر شکم فارغ

نباشند و استبداد نیز حاکم باشد. البته هیچ وقت به کمالات نمی پردازند همچنان که هیچوقت نپرداخته‌اند! (20)

اظهار نظر سید درباره برتری قومی « بلکه در جمیع مزایا چه عقلیه بوده باشد و چه مزایای نفسیه و چه مزایای در معیشت برتری و فوقیت بر سایر اقوام را طلب خواهد کرد» این چنین بوده است. آیا چنین تفکراتی زمینه ساز یک فاشیسم وحشتناک مذهبی نبوده است؟

سیدجمال در ادامه بحث خود به 3 خصلت که به (سبب ادیان از دیر زمان در امم و شعوب حاصل شده است) اشاره کرده و آنها را ضامن رشد جامعه مینامد.

این سه خصلت عبارتند از حیا راجع به این خصلت می نویسد "آیا ملاحظه نمی کنی هر گاه استاد خواهد که شاگرد خود را به فضیلتی بخواند. او را مخاطب ساخته می گوید: شرم و حیا نمی کنی از این که قرین تو در فضیلت از تو پیشی گرفته است؟ و اگر این خصلت نمی شد، نه تویخ را اثری بود و نه تشنیع را ثمری و نه دعوت را فایده‌ی. پس معلوم شد که این سنجیه، اصل همه خوبی ها و اساس همه فضائل و موجب همه ترقیات بوده است و می باشد. فکر کن اگر این صف در قومی نباشد. چه قدر خیانت و دروغگویی در میان آحاد آن فاش خواهد شد، و چه اندازه افعال رذیله شنیعه و اعمال بشعه قبیحه جهرأ از آن ها سر خواهد زد، و چه مقدار سفلیگی و دناءت و نذالت و شرasst اخلاق ایشان را فراخواهد گرفت، و چگونه حیوانیت و بهیمت بر آنها غلبه خواهد کرد."

خصلت دوم امانت است

"ومعلوم است هر شخصی را که؛ بقاء نوع انسانی و زیست آن در این عالم موقوف بر معاملات و مبادله اعمال است. و چون روح امانت در میانه نباشد معاملات از هم گسیخته، و رشته مبادله اعمال بریده خواهد گردید، و در وقتی که نظام معاملات پاره پاره شود هر گز انسان را درین جهان بقاء و زیست ممکن نباشد"

خصلت سوم صداقت و راستی است

سیدجمال می نویسد " صف صداقت رکن رکین پایداری نوع انسانیت و حبل متین هیأت اجتماعیه شعوب است و هیچ اجتماعی بدون آن صورت نبرد و چه اجتماع منزلی بوده باشد و چه اجماع مدنی. خوض کن اگر گروهی را صداقت نباشد چقدر شقاء و بدبختی ایشان را دست خواهد داد و چگونه سلسله انتظام آن گسیخته خواهد شد و چسان به پریشانی متلی خواهند گردید" (21)

این اصل ششم یاد شده سیدجمال هیچ گونه ربطی به نظریه داروین ندارد ولی همانطور که علی اضغر حلبی به درستی نوشته (همه این کتاب اصلا برای بیان همین شش اصلی نوشته شده است)

سیدجمال می نویسد " و این منکران الوهیت یعنی نیچرهای در هر زمان که پیدا شدند و در هر امت که ظهور نمودند مقصود اصلی و مراد حقیقی ایشان این بود که بواسطه مبادی فاسده و اصول باطله خود آن قصر مسدس الشکل سعادت انسانیه را که عبارتند از آن عقاید ثلثه شریفه و آن خصائل جلیلیه سه گانه بوده باشد از بیخ براندازند، و درهای شقاوت و بدبختی را به روی این بیچاره انسان بگشایند و از عرش مدنیتش فود آورده بر خاک مذلت وحشیت و حیوانیش بنشانند" (22)

سیدجمال درباره کتاب (اگسیست) Existentialisme اگسیستانسیالیسم چنین می گوید " وصف اگسیستی عبارت است از محبت ذات به درجه که اگر منفعت جزئیه صاحب آن صفت مستوجب ضرر کامل گردد دست از آن منفعت بردارد. به ضرر همه جهانیان رضا در دهد و این صفت شخصی خود را بر منافع عامه تقدیم نموده، امت و قوم خویش را به ابخس اثمان (اندک ترین قیمت) بفروشد" (23)

سید مطلقا از این رشته فلسفی هیچ اطلاعی نداشته، از این رو چنین مطالبی را به هم بافته است.

علی اصغر حلبی درباره اظهارنظر سید در این زمینه می نویسد "خواننده با تأمل در این عبارات به راستی حیرت می کند که کجای این بیانات با مذهب اصالت وجود مطابقت می کند" و تعجب می کند که چرا سید مانند برخی از ساده لوحان و زود باوران ... این داورس سطحی و دور از انصاف را می کند. (24)

گروه بعدی که مرود حمله سید قرار می گیرند فلاسفه یونان هستند. " تعلیمات فاسده این نیچریهای یونان یعنی کلیین چون به مرور زمان در نفوس و عقول یونانیها تأثیر کرد، خردها روی به بلادت آورد و بازار علم و حکمت کاسد شد و اخلاقها فاسد گردید و شرف نفس آن قوم به نذالت و لؤم، امانت ایشان به خیانت، و حیا و ننگ آنها به وقاحت و سفلگی، و شجاعت آنها به جبانیت، و محبت جنس و وطن آن ها به محبت شخصییه مبدل شد. و بالجمله جمیع ارکان سته قصر سعادت آنها و همه اساسهای انسانیت ایشان منهدم گردید و لهذا سلطنت و عزت ایشان بر باد رفته، به دست روما اسیر افتادند" (25)

سیدجمال راجع به تاریخ ایران دوران ساسانیان چنین می گوید " نیچری یعنی طبیعی به لباس رافع جور دافع ظلم ظهور کرد. و به یک تعلیم خود جمیع آن اساسهای نیک بختی قوم فارس را کنده به باد فنا داد زیرا آنکه گفت آن قوانین و حدود و آدابی که انسانها وضع کردهاند همه موجب جور و همه سبب ظلم و تمامی بر باطل است. و شریعت مقدسه نیچر یعنی طبیعت تاکنون منسوخ نشده، در حیوانات و بهائم و مصون و محفوظ مانده است و کدام عقل و کدام دانش به پایه نیچر می رسد؟ و نیچر همه مأكولات و مشروبات و منکوحات را در میانه جمیع آکلین و شاربین حق مشاع قرار داده است؛ پس چرا باید که انسان به جهت جعلیات و همیهپی که آنها را قوانین و آداب می نامد از مادر و دختر و خواهر خود محروم مانده دیگران از آنها تمتع بگیرند!

و چه معنی دارد که شخصی اموال مشاع را در تحت تصرف آورده، دعوی ملکیت نماید. و یا آنکه زنی را به حباله نکاح در آورده سایرین را از آن منع کند، و چه حقانیت است در قانونی که غاصبین اموال مشاعه را اصحاب حقوق می شمارد، و آن بیچاره‌پی را که به حيله‌پی تمتع از حق خود می گیرد غاصب و خائن می نامند؟

لهذا بر هر کس واجب است که غل ظالمانه قوانین و آداب و شرایع عقل ناقص انسانی را از گردن برآورده، به مقتضای شریعت مقدسه نیچر حقوق خود را در اموال و زنان به هر نوع که بتواند استحصال نماید، و غاصبین را جبرا و قسرا از فعل ناشایسته غصب و جود باز دارد. و چون این تعلیمات باطله در قوم فارس شیوع یافت، حیاء از مدینه برخاست و عذر و خیانت فاش گردید. و نذالت و سفلگی شیوع گرفت و صفات بهیمیه غلبه نمود و طبایع آنها باتکلیه فاسد شد" (26)

سیدجمال قتل عام مزدکیان را تأیید می کند ولی کافی نمی داند چون انوشیروان همه آنها را نتوانسته است به قتل برساند.

عی اصغر حلبی این نظر به سید را نمی پذیرد و می نویسد " شکست پارسیان از تازیان معلول آموزش های مزدک نبود، بلکه استبداد و خود کامگی ها و تک روی پادشاهان ساسانی بویژه خسرو پرویز پایه‌های مجدد عظمت، و اساس اخلاق مردانه خوی پسندیده ایرانیان دگرگون کرده بود و از این رو مردم ایران دنبال پناهگاهی می گشتند. وانگهی ظهور مزدک و آئین اشتراکی او معلول بدی روزگار و تباهی معیشت مردم بوده، نه اینکه خود علت خرابی اخلاق مردم باشد" (27)

سیدجمال در اهمیت شریعت اسلام می نویسد

" مسلمانان، امتی بودند که بواسطه دیانت الهیه حقه و بسبب شریعت سماویه صدقه خود، آنقدر عقاید جلیله و خصایل جمیله آحاد آن امت را حاصل شده بود، و آنقدر اساس آن ارکان سته در آنها استوار گردیده بود که در یک قرن یعنی صد سال از نتایج آن عقاید و سجایا از جبال آلپ تا

سورچین را در تحت تصرف در آورده‌ند و دماغ اکاسره و قیاصره را بخاک مذلت مالیدند؛ با آنکه شردمهٔ قلیلی بیش نبودند. و اخلاق فاضلهٔ آنها به درجه‌یی رسیده بود که به مغناطیس آن در اندک زمانی قریب صد میلیون غیر مسلم را به کیش خویش جذب نمودند با وجود آنکه آنها را مخیر کرده بودند در جزیه زهیده و اسلام.

باید گفت یا سیدجمال از تاریخ و چگونگی فتح این کشورها بدست سپاهیان عرب اطلاع ندارد و یا به این تفکر که مردم از وقایع تاریخی بی اطلاع هستند. چنین مطلبی را نوشته است. چگونگی فتح کشورها بدست سپاهیان اسلام و خون ریزیهای آنها ثبت در تاریخ است. برای فتح ایران چه خونهایی که ریخته شد اعرابی که به ایران حمله کردند چیزی از اسلام نمی دانستند. آنها برای غارت آمده بودند.

سیدجمال در ادامه بحث خود به اسماعیلیه می تازد و چنین می نویسد)
صاحب اسر - باطنیه - رازداران القاب اسماعیلیه و است.

" نیچریها یعنی طبیعیین باسم باطنیه و صاحب السر در مصر آشکارا شدند و زبانیهٔ خود را در جمیع اطراف و اکناف بلاد مسلمانان خصوصا در ایران منتشر کردند. (زبانی = دربانان دوزخ) و چون این نیچرها اصحاب باطن دیدند که نور شریعت محمدیه صلی الله علیه و اله و سلم جمیع مسلمانان را منور گردانیده و علمای دینات مصطفویه با کمال علم وسعهٔ فضل و نهایت تیقظ در حراست این دین متین و صیانت عقاید و اخلاق مسلمین می کوشند، لهذا از برای نشر آراء فاسدهٔ خود طریق تدلیس و تدریج را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشتن را برین قرار دادند که اولاً تشکیک کنند مسلمانان را در عقاید خود. و پس از تثبیت شک در قلوب، عهد و پیمان از ایشان بگیرند، و سپس عهد و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود برسانند" (29)

سیدجمال به این نتیجه می رسد که علت همه بدبختی های کشورهای اسلامی مربوط به عقاید اسماعلیان بوده است. او حتی فتح کشورهای اسلامی به دست سپاهیان مغول را نتیجه تفکرات اسماعلیه در جامعه می

داند و چنین می نویسد " گروهی از اویاش تار و ترک و مغول با چنگیزخان آمده غالب شهرهای محمدیان را ویران ساخته خون ملیون ها را بر خاک ریختند، و مسلمانها را اینقدر قوه نشد که این بلیه را از خود دور سازند" (30)

سیدجمال فرصت را غنیمت شمرده گریزی هم به صحرای کربلا می زند و می نویسد

" مخفی نماند بابیهایی که در این زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزاران خون عبادالله را بناحق ریختند کوچک ابدالی های همان نیچریهای الموت و چيله ها کچکول بردارهای همان طبیعیین گرد کوه می باشند. و تعلیمات باطنیه است" (31)

سئوال اینجاست که اسماعیلیان که شیعه 7 امامی هستند و به امامت ایمان دارند چه را بطةای با دهریان که منکر خدا هستند دارند و بابیه که آئینی مستقل از سلام و موحد هستند چه ربطی به اسماعیلیان دارند. اینها دلائلی است که سیدجمال قصد علم فروشی داشته و ضمناً نه از علوم طبیعی اطلاع درستی داشته نه از تفکرات و اساس عقاید باطنیان چیزی می دانسته و نه با تاریخ آشنائی داشته است اما به جهت عوام فریبی خود را بیشتر از آن که بوده به نادانی زده است.

ضمناً سید جمال از القابی استفاده کرده است که در هیچ کتاب و لغتی یافت نمی شود مثل کچکول

سیدجمال پس از این افاضات به سراغ فرانسویان می رود و علت بدبختی آنها را در تفکرات ولتر و روسو می داند

" امت فرانسویه آن یگانه امتی بود که بواسطه آن اساس های ششگانه سعادت در قطعه یورپ بعد از رومانین رفع علم و دانش و کاردانی نموده، موجب تمدن همه امم فرنگ گردید و بسبب آن اصول جلیله در غالب اوقات در جمیع بلاد مغربیه، صاحب کلمه نافذه شد تا آنکه در قرن هیجدهم از میلاد مسیح ولتر و راسو به اسم رافع الخرافات و منور العقول ظهور کردند

و این دو شخص قبر اپیکور (ابیقور) کلبی را نبش کرده عظام بالیه ناتورالیستی را احیاء نمودند. و تکالیف را برانداختند و تخم اباحت و اشتراک را کاشتند و آداب و رسوم را خرافات انگاشتند و ادیان را اختراعیات انسان ناقص العقل پنداشتند. و جهرها به انکار الوهیت و تشنیع انبیاء پرداختند! و حتی ولتر چندین کتاب در تخطئه و سخریه و تشنیع و ذم انبیاء تصنیف کرد. و این اقوال باطله در نفوس فرانسویها تأثیر کرده، به یکبارگی دیانت عیسویه را ترک نمودند" (32)

درباره این اظهار نظر سید من تنها به اظهار نظر آقای حلبی از طرفداران سید بسنده می‌کنم.

" بیچاره ولتر و روسو: یکی از نکات عجیب این رساله مطلبی است که سید درباره علت پیدا شدن انقلاب فرانسه می‌گوید، و در آن ضمن از روسو ولتر یاد می‌کند. هر کسی که از وضع اجتماعی و سیاسی و اخلاقی فرانسه در سده هیجده هم آگاه گشته و روزگار پیش از این سده را هم مطالعه کرده به آسانی در می‌یابد که وضع فرانسویان در سده شانزدهم و هفدهم بهتر از سده هیجدهم نبود، زیرا در آن روزگار خفقان و ظلم و طغیان امپراطوران و بزرگان فرانسه و استبداد و سرسختی فرمانروایان آن دیار بقدری بود که اصلاً با روزگار پس از ولتر و روسو حتی معاصر آن دو سنجیدنی نیست، دلیل فساد روزگار پیش از روسو و ولتر همین است که منجر به انقلاب کبیر شد و موجبات آزادی و رفاه نسبی مردم و رهائی زندانیان و فتح باستیل شد و روزگار روشنگری و تالو دانش و معرفت آغاز گشت.... روسو و ولتر در یافتند که دولت با کلیسا هم دست شده است و آنچه کشیش و امپراطور درست می‌دانند بر مردم دیکته کنند. از این رو، سلاح زبان و قلم را از نیام برآوردند و داد سخن دادند و از دانائی و بصیرت خود اقوام گذشته و روشن کردن ذهن مردم سود جستند و باهمکاری صدها تن فیلسوف و عالم و نویسندگانی چون خودشان کاخ های زمینی امپراطوران و قصرهای خیالی آسمانی کشیشان و کلیسا مداران را به لرزه در آوردند ولتر می‌گفت « من

با این پاره کاغذ و قلم به جنگ زمین و آسمان هر دو خواهم رفت» ولتر و روسو به راستی با خرافات جنگیدند و فکرهای را روشن کردند.

" روسو ولتر اخلاق فرانسویان را خراب نکردند. بلکه به آنان اخلاق راستین را نشان دادند جامعه‌ی که با ستمگیری و دراز دستی فرمان روایان و زورگویی اطرافیان آنها اداره شود، مردم بر گروه تقسیم می شوند گروهی که برای جلب منافع و حفظ مقامی که بنا حق کسب کرده‌اند هر کاری را که فرمان روا بگوید صحیح و آسمانی خواهند دانست و از این دروغ و ربا که سر چشمه بسیاری از تباهی های اجتماعی می شود رواج خواهد گرفت. گروهی نیز با دورغ گوئی و چاکر منشی میانه‌یی ندارند بکنار خواهند رفت و یا نخواهند توانست سخن بگویند" (33)

در جامعه قبل از انقلاب درباریان با دروغ و مزاج گوئی اخلاق جامعه را فاسد کرده بودند تفکرات روسو و ولتر مردم را از خواب غفلت بیدار کرد و پایه‌های استبداد سیاسی و مذهبی را لرزاند و راه جامعه فرانسه را به خود باوری و رشد هدایت کرد.

علی اصغر حلبی می نویسد. " سید یا تاریخ فرانسه را بدقت نخوانده و یا تاریخ را از زاویه‌ای که پژوهشگران آگاه نگاه نمی کرده است" سید جنایات ناپلئون و کشتار بی گناهان در جنگ های تجاوز کارانه را که موجب ویرانی شهرهای اروپا و کاشتن بذر نفاق کینه و دشمنی احیای مجدد مسیحیت می نامند.

سیدجمال ادامه میدهد" و درهای شریعت مقدسه نیچر یعنی اباحت را بروی گشوند، و حتی در روزی از روزها دختری را آورده در محراب کنیسه گذارنده، زعیم آن قوم ندا در داد که: ایها الناس، پس از این رعد و برق مترسید، و چون گمان میکند که اینها از طرف اله سماء برای تهدید شما ظاهر شده است. بلکه بدانید که همه اینها آثار طبیعت است یعنی ناطور، و غیر از ناتور اثر دیگری در عالم وجود نیست پس دیگر پرستش اوهام منماید و از روی

گمان خدایی بری خود اختراع مکنید. و اگر خواهش آن دارید که چیزی را عبادت و پرستش نماید اینک مدموازل در محراب چون دمیه ایستاده است! " نسبت های سیدجمال به روسو ولتر همه کم و بیش خالی از صحت است و نشان دهند عدم اطلاع سید از تاریخ فرانسه و اروپا قبل از انقلاب کبیر فرانسه است.

بی ربط ترین ادعای سید آوردن دختری در کلیسا و پرستش او بجای خدا است « که به راستی به هذیان می ماند» اگر تباه کردن عقیده موجود در جامعه و بر کرسی نشانیدن عقیده و اخلاقی که مایه سرفرازی و بلند نامی آن می گردد، مایه فساد باشد باید خود سیدجمال را تباه کارترین مردم خواند، زیرا نه ولتر و نه روسو انقلابی نبودند، اما سید را همه ترجمان او و در عرف و اصطلاح زمانه، انقلابی می خوانند" (35)

" پوشیده نماناد که امت عثمانیه بسبب ظهور این عقیده فاسد نیچریان در بعضی از امراء و عظماء آن، به آن حالت مجزئه افتاد و حتی آن فرقه های عسکری که در محاربه اخیر خیانت کرده، باعث خرابی و تباهی گردیدند، همان ها بودند که بطریق نیچری قدم می زدند و خود را اصحاب افکار جدید می شمردند.. یعنی بسبب تعلیم نیچری چنان گمان می کردند که انسان چون سایر حیوانات است و این اخلاق و سجایای که از برای خود فضیلت می داند، همه خلاف ناتور و از فضول عقل است. و باید هر شخص آنقدر که بتواند. و به هر راهی که او را ممکن شود، لذات و شهوات حیوانیه را از برای خود استحصال کند، و به خرافات قیودات و بواهیات جعلیات انسانهای بی عقل خویشتن را از ملاذ محروم نسازد.

و چون انسان فانی می شود چه شرف و چه حیاء و امانت و صداقت کدام است و لهذا بار تب جلیله سفلگی را قبول کرده، به قیمت زهیده خانه شرف چندین ساله عثمانیان را بریاد دادند" (36)

بدین ترتیب سید نه تنها که از تاریخ اروپا اطلاعی نداشته از تاریخ عثمانی و علل از هم پاشیدگی آن هم بی اطلاع بوده است. دولت عثمانی از هم

پاشید چون استبداد مذهبی و سیاسی مشترکاً مسبب بدبختی و فلاکت ترکهای عثمانی و از هم پاشیدگی کشور شد نه تفکر به قول سید نیچری که هیچ گاه در ترکیه نقشی نداشته است.

سیدجمال ادامه می دهد "سوسیالیست و کومونیست و نیهلست یعنی اجتماعیین و اشتراکیین و عدمیین هر سه طایفه ره سپر این طریقه می باشد و خود را به اسم محب الفقراء و الضعفاء و المساکین ظاهر ساخته اند و هر یک از این طوائف ثلثه اگر چه صورتاً مطلب خود را بنوعی تقریر می کنند و لیکن غایت و نهایت مقصود آن ها این است که: جمیع امتیازات انسانی را بر داشته چون مزدک همه را در همه شریک سازند" (37)

اطلاعات فلسفی این فیلسوف بزرگ اسلامی لقبی که به سیدجمال می دهند از کومونیسم و سوسیالیست همین است و بس.

سیدجمال در ادامه به انگلیس و آمریکا می پردازد و چنین می نویسد "ناتور که اولاً در ممالک انگلیز بود، پس از آن به اراضی آمریکا هجرت گزین شد. به الهام تبیعت یعنی نیچر چنان مصلحت دید که این نعمت عظمای اباحت و اشتراک را فقط به آنها اعطا کند که به نیچر ایمان دارند.

لهذا دو کمپانی تشکیل نموده یکی از مؤمنین و یکی از مؤمنات. و از آن است که اگر یکی از مؤمنات سؤال شود: تو زن کیستی؟ جواب می گوید: زن کمپانی. و همچنین اگر از یکی از اولاد آن زن ها پرسیده شود که تو بچه چه کسی هستی؟ پاسخ خواهد داد: بچه جمعیت!

و تا اکنون لهب شر و فساد آن ها از چاه ویل کمپانی سر بر نزده، و خداوند تعالی می داند که چه وقت شراره آن عالم را گرفته خان و مان انسان ها را سوخته، ویران خواهد ساخت! (38)

این مطلب چیزی جز هذیان گوئی نمی تواند باشد. با کدام مدرک و منبعی سید این چنین مطالبی را بهم بافته است ذکر از آن نکرده است.

آخراً لامر سید به این نتیجه می‌رسد که تنها راه نجات بشریت در تبعیت از دین است و تنها دینی که می‌تواند بشریت را به سعادت و رفاهش برساند دین مبین اسلام است.

" و چون معلوم شد که دین، مطلقاً مایهٔ نیک بختیهای انسان است پس اگر بر اساسهای محکم و پایه‌های متقن گذاشته شده باشد البته آن دین به نهج اتم سبب سعادت تامه و رفاهیت کامله خواهد گردید، و بطریق اولی موجب ترقیات صوریه و معنویه شده و علم مدنیت را در میان پیروان خود خواهد برافراخت. بلکه متدینین را بتمامی کمالات عقلیه و نفسیه فائز و ایشان را به نیک بختی دو جهان خواهد رسانید. و اگر غور نماییم در ادیان، هیچ دینی را نخواهیم دید که بر اساس محکم متقین نهاده شده باشد مانند دین اسلام." (39)

پس از بررسی رساله نیچریه به این نتیجه می‌رسیم که

- 1 سید از علوم طبیعی هیچ اطلاعی نداشته و وارد بحثی شده است که با آن بیگانه بوده است.
- 2 سید اظهار نظرهایی نسبت به نظریات داروین کرده که اصلاً ربطی به فرضیه داروین ندارد.
- 3 سید راجع به اهمیت دین لزوم دین و مضرات بی دینی مطالبی به رشته تحریر درآورده که هرکدام بخودی خود احتیاج به بحث‌های مفصلی دارد و آنچه سید نوشته از اعتباری برخوردار نیست.
- 4 سید اظهار نظر می‌کند که پیامبر اسلام اشرف مخلوقات و دین و اسلام بهترین ادیان و غیر از آنها همه بر باطل هستند. این یک تفکرات فاشیستی است که نه ربطی به دین دارد نه به دهری مذهب.
- 5 سید راجع به تاریخ اروپا و ترکیه اظهار نظرهایی می‌کند که بدون هیچ شکی اشتباه و دلیل عدم آشنائی سید با تاریخ است.
- 6 سید راجع به انگلیس و آمریکا و کمپانی مطالبی می‌نویسد که چیزی جز هذیان گوئی نیست

جای بسی تعجب است که محمد عبده این جزوه را به عربی ترجمه کرده است و جای تعجب بیشتر است که عده‌ای به سید لقب فیلسوف می دهند.

احمد امین از طرفداران سیدجمال می نویسد " اما باید توجه داشت که اهمیت رساله سید در پاسخ گوئی به داروین نیست بلکه ارزشی آن به اثبات ارجمندی دین و ضرورت آن برای انسان و نقش دیانت در ترقی آدمی و بیان نقش الحاد در انحطاط آدمیزاد است" (40)

سیدجمال نخواستہ است بداند که در تحت نام دین چه جنایاتی انجام گرفته برای نمونه کشتار سنیان در تبریز بدست شاه اسماعیل و قتل و عام شیعیان در آتاتولی بدست سلطان سلیم از دیده سیدجمال پنهان مانده. سید ندیده که کشورهای اسلامی فقیرترین و بی سوادترین مردم آن زمان در جهان بوده‌اند. سیدجمال نفهمیده بود که اروپا زمانی راه رشد را در پیش گرفت که دست کلیسا را از دخالت در امور اجتماعی کوتاه کرد. آنچه که علت عقب ماندگی کشورهای اسلامی بود چیزی جز استبداد مذهبی نبوده است. فرق اسلامی که در تمام دوران تاریخ با همدیگر جنگیده و همدیگر را رافضی ملحد مهدورالدم و غیره می‌نامیده‌اند سید خیال کرده بود که می تواند آنها را متحد کند. زهی خیال باطل. باطل بودن این خواب و خیال را تاریخ ثابت کرد.

فعالیت های مطبوعاتی سیدجمال

علی اکبر ذاکری در کتاب جمال جمال حوزه‌ها می نویسد در سال 1881 احمد اعرابی پادشاه مصر قیام کرد اما قیام او توسط نیروهای انگلیسی شکست خورد. سیدجمال را از حیدرآباد دکن به کلکته می برند و از آنجا به لندن سید در سال 1883 پس از یک اقامت کوتاه در لندن که مهمان بلنت Blunt سیاست مدار انگلیسی بوده به پاریس می رود. بلنت معتقد است که سید تقاضای تبعیت آمریکا را کرد اما مدرکی ارائه نمی دهد سید با ورد

به فرانسه با یک مصری یهودی تبار به نام یعقوب ضوع (جمس سانوا) که سردبیر یک مجله فکاهی به نام ابونظاره بود همکاری را شروع می کند.

سید در این مجله به خدیو توفیق شدیداً حمله می کند.

"از زمان قدیم کلمه بهلول را سمبل حماقت و تمسخر می دانستند تا این که نام او ضرب المثل گردید. امروز با بودن احمقی مانند توفیق مردم دیگر به یاد بهلول نمی افتند"

انتشار مقالات سید در ابونظاره منجر به دستگیری و تبعید طرفداران سید مانند عارف ابوتراب و محمد عبده به بیروت میشود

احمد امین می نویسد سیدجمال از عبده دعوت کرد به پاریس بیاید و با مشورت همدیگر کاری بکنند.

عبده پیشنهاد ایجاد یک مدرسه برای تعلیم جوانانی از کشورهای اسلامی را می دهد.

اما سیدجمال نمی پذیرد و این پیشنهاد را نوعی عافیت طلبی می داند و به عبده می گوید:

تو باز دارنده‌ای.

سید در پاریس مجله‌ای به نام عروة الوثقی را پایه گذاری می کند. در مدت 8 ماه که طول عمر مجله بوده 18 شماره منتشر می شود. مجله به صورت رایگان برای کشورهای مختلف اسلامی فرستاده می شده. شماره اول مارس 1884 و شماره آخر اکتبر 1884 بوده.

مطالب مقالات از سید ولی انشاء محمد عبده بوده است. نویسندگان حوزه‌ها این مطلب را قبول ندارد و معتقد است که نویسندگان هم خود سید بوده است تأمین مخارج مجله از پولی بوده است که طرفداران سید در

صندوقی که سوارخ کوچکی داشته می انداخته‌اند. (42)

این اشاره به صندوقی که سواخ کوچکی داشته برای اثبات ادعای است که خرج مجله را طرفداران می داده‌اند. در تفکر اسلامی برای استدلال احادیث نادرست اشاره به رنگ لباس و کفش و غیره امام در روزی که به این سنوال

جواب داده است می کنند. این خود دلیل نادرست بودن این ادعاست. بهرجهت در صندوق و سوراخ کوچک بودن نمی توانسته منبع درآمد مجله عروة الوثقی بوده باشد میرزا باقر بواناتی مطالبی که در نشریات خارجی راجع به مشرق زمین می نوشته ترجمه کرده و در مجله عروة الوثقی چاپ گردد.

در مجله چه هدف های تعقیب می شده.

1 شرح عوامل که منجر به عقب افتادگی کشورهای شرقی شده است و این عوامل را عدم عامل بودن به قوانین اسلام میدانند

2 سیراب کردن جانها از ایمان و اعتقاد به پیروزی و زایل ساختن یأس و نومیدی

3 دعوت شرقیان به بازگشت و تمسک به اصولی که پدران و پیشینیان به آنها عمل می کردند

4 دفاع از شرقیان و خصوصا از مسلمانان در برابر اتهاماتی که تا زمانیکه مسلمانان پای بندی دینیشان هستند، هرگز پیشرفت نخواهند کرد.

5 آگاه کردن شرقیان به حوادث مهم سیاسی

6 تقویت پیوند و ارتباط بین ملتهای مسلمان و تأمین منافع مشترک آنان در برابر خارجیان

سیدجمال معتقد است که چون اسلام مجموعه ای از عقاید و باورهای دینی و نظام اجتماعی و نظام سیاسی دعوت خود را در این سه زمینه مطرح می کند.

به نظر سیدجمال نمونه ایده آل همان زمان خلفای راشدین بوده. چون در آن دوران ایمان دینی، تعالم عمیق اخلاقی و نظام سیاسی باهم و در کنار هم بودند

(نا گفته نماند که 3 تن از این 4 تن به قتل رسیدند)

1 سید می گوید در آن دوران مسلمانان موحد واقعی بودند به دین و ایمان خود حرمت می نهادند فرقه‌های و مذاهب بوجود نیامده بود. به نشر علم و دانش و فرهنگ پرداختند و امر به معروف و نهی از منکر می کرد. اما پس از آن دوران مسلمانان از راه جبر گرائی و بدفهمی در مفهوم قضا و قدر سبب شد که مردم از اعمال جدی بازمانند.

2 رسوخ افکار و آراء زندیقان در تعالیم اسلامی در سده 3 و 4 ق و ایجا فرقه‌ها

3 عمل کردن محدثان دروغ گو و احادیث دروغی که زهر کشنده بود

4 آگاه کردن شرقیان به حوادث مهم سیاسی و رویدادهای عمومی

5 تقویت پیوند بین ملت‌های مسلمان و عمیق تر کردن الفت و دوستی بین اقوام مسلمان و تأمین منافع مشترک آنان

6 کوتاهی در هدایت مردم در مسائل دینی و علم و دانش

7 عدم رابطه بین علما و امیران

احمد امین می نویسد: "سرانجام عروة الوثقی تعطیل شد و اندوهی عظیم برجان گردانندگانش چیره شد. زیرا نه کسانی که به وسیله نشریه به قیام و برای تصدی امور دعوت شده بود قیامی کرد و نه نشریه می توانست ادامه حیات بدهد.

بدین ترتیب مرحله دیگری از زندگی و عمر سیدجمال سپری شد. سه سالی که با رنج در پاریس گذشت و جز ناکامی و تلخ کامی ثمری نداشت(43)

در دوران اقامت پاریس برای سیدجمال امکانی پیش می آید که با رنان فیلسوف فرانسوی درباره اسلام گفتگوئی بکند. سخنرانی رنان توسط مجله ژورنال دو با منتشر می شود رنان می گوید.

1)اینکه تاریخ نگاران از علوم و فنون و تمدن و فلسفه عرب سخن گفته‌اند، اشتباه است زیرا این پدیده‌ها پیش از آنکه از عربها باشد، مخصوص اقوام

غیر عرب می باشد. تمدن غالباً محصول ایرانیان و فلسفه عمدتاً محصول مسیحیان نسطوری و بت پرستان حرآنی است. فیلسوفانی چون کندی یعقوب بن اسحاق کندی (وفات 258 ق) فیلسوف، حکیم، منجم و مشهورترین طبیب عرب و اسلام از زبان یونانی و

فارابی، ابن سینا، و ابن رشد که در تمدن اسلامی چهره نمودند، جز کندی، بقیه غیر عرب هستند. به این دلیل، انتساب تمدن و مدنیت و علم و فلسفه به اعراب نادرست است و نشان دهنده بی دقتی در تعبیر و سخن. (2) اسلام نه تنها مشوق علم و فلسفه و بحث آزاد نیست، بلکه با اعتقاد به عوالم غیب و تکیه بر خوارق عادات و ایمان کامل به قضا و قدر، مانع علم و فلسفه هم هست. در میان مسلمانان اگر کسی به فلسفه می پرداخت، مورد تهدید و آزار قرار گرفته و یا کتابهایشان سوزانده شده و یا در پناه حمایت خلیفهای قرار گرفته‌اند که به ظاهر مؤمن بوده و در باطن بی دین بوده‌اند. با این همه، فلسفه منسوب به مسلمانان از ارزش چندانی برخوردار نیست، زیرا این فلسفه همان فلسفه آشفته یونان بود.

فلسفه‌ای که اروپایان از مسلمانان در اسپانیا آموختند، فلسفه‌ای بود که از متون آشفته‌ای و آنهم به صورت نادرست ترجمه شده بود و لذا پیش از آنکه خودشان دست به ترجمه درست از متون اصلی بزنند، نتوانستند بهره مفیدی از آن ببرند.

اما اسلام سدی است در مقابل تفکر و اندیشیدن درباره حقیقت پدیده‌ها و اشیاء ... خرد ساکنان سرزمین اسلامی ناقص و اندک است، آنچه که مسلمان را از دیگران متمایز می کند دشمنی آنان با علم و اعتقاد به این مسئله است که بحث کردن کفر و مایه کاستی عقل و بی فایده است.

(3) نژاد عرب به طور طبیعی وذاتی، غیر فلسفی ترین فکر را دارد، زیرا، در روزگار خلفای راشدین، که روزگار پیشوایی عرب بود، فلسفه‌ای وجود نداشت. مباحث فلسفی و علمی زمانی پدید آمد که ایرانیان پیروز شدند و

عباسیان را در نبرد با امویان یاری کردند و خلافت را تسلیم آنان نمودند و مرکز خلافت را به عراق منتقل کردند که کانون تمدن کهن ایرانی بود. رنان سخنانش را باتأکید بر ارزشمندی علم و دعوت تمامی ملل شرقی و غربی به فراگیری دانش پایان داد. وی گفت: « زیرا علم روح جامعه به حساب می آید و به وسیله آن ملتها پیشرفت می کنند و به اتکای علم است که عدالت تحقق پیدا می کند و بدین وسیله عقل قدرت را استخدام می کند این ممکن نمی شود مگر آنکه به انسان و آزادی او احترام گذاشته شود.» (44)

احمد امین از دو نفر که به رنان جواب داده اند یاد می کند. یکی استاد مسمر رئیس هیئت مصری در فرانسه

او محور سخنان رنان را مسلم دانسته مسئله سوم که نژاد عرب به طور طبیعی غیر فلسفی ترین فکر را دارد بدون جواب می گذاشته اما نسبت به اظهارنظر سوم چنین می گوید.

در دین اسلام چیزی که مانع علم و پیشرفت علمی باشد وجود ندارد در دورانهای مختلف مسلمانان از نظر علمی پیشرفته بودند و دین آنان مانع از آن نبود که در برخی از مقاطع تاریخی بر مسیحیان برتری پیدا کنند. اگر به شرق سفر کنید آگاه خواهید شد که راههای پیش رفت و اصلاحات باز است ایشان از کشفیات عرب در زیست شناسی صحبت می کند (دلیلی بر این ادعا ارائه نمی دهد)

مسمر ادامه میدهد. اگر اسلام به مسیحیان - زردشتیان و یهودیان در درون دولت و نظام خود اجازه داده است تا پیشرفت کنند. چرا اکنون میلیونها مسلمان را وادار نمی کند تا با استفاده از شیوههای علمی اقدام کنند (تمناى جالبی)

محصلین مصری که از سخنان رنان خشم گین شده بودند گروهی تشکیل می دهند و حسن عاصم را مأمور ترجمه جواب مسمر به رنان می کنند.

سیدجمال نظریات رنان را منصفانه می نامد و می گوید که از سخنان او استفاده زیاد برده است: اما سؤال می کند که آیا ستیزه با علم معلول خود در اسلام است یا اینکه برآمده از اخلاق مسلمانان است. و ادامه می دهد این درست است که اعراب فلسفه را از یونان و علم را از ایرانیان آموختند اما خود نیز به آن افزودند.

سید می گوید چرا فقط به نژاد و تبار فلان فیلسوف توجه کنیم و شرایطی که در آن رشد یافته نادیده بگیریم و ادامه می دهد آنچه برای اسلام اتفاق افتاده برای مسیح هم اتفاق افتاده است.

البته بحث بر سر همین مسئله است

که در لجن زار لاله نمی روید.

محصلین مصری جواب سیدجمال را نمی پسندند و آن را ترجمه نمی کنند رنان به سید جواب میدهد و اقرار می کند که خشونت میان مسیحیان کمتر از مسلمانان نیست. آنچه گالیه از دست مسیحیان کشید کمتر از آزارهایی که ابن رشد از مسلمانان دیده نبود.

من نه از مسیحیان می خواهم که دین خود را رها کنند و نه از مسلمانان که اسلام را کنار بگذارند اما از هر دو گروه انتظار دارم که بدون اینکه عقایدشان جلو علم و دانش را بگیرد به علم توجه کامل و جدی کنند این انتظار نیمی از کشورهای مسیحی برآورده شده امیدوارم در اسلام نیز چنین شود (45)

مسئله دوم دعوت انگلیس از سید برای سفر به انگلیس است.

سید محمد عبده را برای مذاکره به انگلیس می فرستند: وزیر جنگ انگلیس از عبده سؤال می کند آیا مصریان نمی خواهند در تحت حمایت ما باشند آیا ما بهتر از ترکان عثمانی نیستیم.

عبده جواب می دهد هیچ ملتی متجاوز را دوست ندارد.

بهرجهت عروة الوثقی تعطیل می شود و سیدجمال به ایران، محمد عبده و میرزا باقر به بیروت می روند.

سیدجمال از ایران به روسیه می رود بعد از مدت سه سال اقامت در روسیه به اروپا می رود به دعوت شاه به ایران می آید از ایران اخراج میشود از طریق عراق به لندن می رود.

در لندن در سال 1892 همکاری با مجله ضیاع الخافقین که توسط میرزا ملکم خان و به زبان انگلیسی و عربی منتشر می شده همکاری می کند. سید مقالات خود را با نام السید و یا سید الحسینی امضاء می کرده. در مجموع 6 مقاله از سید در این مجله به چاپ رسیده. شماره اول مجله در فوریه 1892 و پنجمین و آخرین شماره آن ژوئن یولی 1892 منتشر میشود.

سید در شماره اول در مقاله‌ای حملات تندی به شاه و دولت می کند امضاء السید در شماره دوم نامه خود به میرزا شیرازی را که در بصره نوشته بود چاپ می کند.

در شماره سوم مقاله‌ای از سید تحت عنوان (ضلالة الامه و ضراعتة المله) هدف سید از این مقالات تحریک روحانیون بر علیه شاه حمله به شاه و دولت و تعریف تمجید از روحانیون است.

در شماره چهارم مقاله‌ای است تحت عنوان (الفقه السلامی) با امضای جمال الدین الحسینی الافغانی این مقاله معرفی کتابی است که سفیر عثمانی در باب فقه نوشته است:

در شماره پنجم نامه‌ای است که سیدجمال به روحانیون نوشته است. ضیاء الخافقین با توافق امین السلطان و فرانک لاسل نماینده دولت انگلیس تعطیل می شود. لاسل از چاپخانه می خواهد که دیگر مجله را چاپ نکند (46)

"این اشتباه بزرگ سیدجمال الدین بود، و آنچه که او را بدین کار وادار کرد، تند خویی و حس انتقامجویی او بود. چگونه سید به خود اجازه می داد که از یک حکومت شرقی و اسلامی در سرزمین بیگانه بد بگوید و چگونه روا می دانست که در نکوهش شاه ایران از کلماتی استفاده کند که بهانه به دست

خارجیان بدهد تا در امور داخلی آن کشور دخالت کند؟ این در حالی بود که خود او در عروة الوثقی بارها از این شیوه انتقاد کرده بود چگونه او مجاز می دانست که در حضور همهٔ مردمان معایب شاه ایران را آشکار کند و آن کثافت را در جلو چشم همگان از جامهٔ دولت ایران بشوید؟ چون مدحت پاشا در موقعیت سیدجمال الدین قرار گرفت، کریمانه‌تر و بزرگوarter رفتار کرد. مدحت را سلطان عبدالحمید به وسیله مأموران از پشت میز وزارت بیرون کشید و بدون پول و لباس و خانواده سوار کشتی کرد به تبعید فرستاد. اما وقتی که او قدم در خاک اروپا نهاد، در دفع شر از ملت خود کوشید، و در مدح و ستایش ترکان سخن بسیار گفت. و با اینکه عبدالحمید با او معامله‌ای چون شاه ایران و جمال الدین کرد. یک کلمه در دم سلطان نگفت واقعا این کار سید از لغزشهای او بود و تندخوئیش سبب این اشتباه شد" (47)

در اوت سال 1892 محرم 1310 ق حاج امین الضرب نامه‌ای به سیدجمال می نویسد و در آن انتقادات سیدجمال را مطرح کرده و از شاه و امین السلطان حمایت کرده است (48) این جمله را از جوابی که سید به امین الضرب نوشته می توان دید. سیدجمال از انگلیس به استانبول می رود و در استانبول چهار سال آخر عمر خود را صرف ایجاد وحدت بین مذاهب اسلام در برابر مسیحیان می کند. بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه در سال 1896 سلطان عبدالحمید سید را در منزل خودش تحت نظر می گیرد و از ملاقات ها او جلوگیری می کند.

برای شناخت شخصیت سیدجمال نگاهی به نامه‌های او سیاست مداران و روحانیون میاندازم
1 نامه به ناصرالدین شاه بعد از اینکه از اروپای غربی به روسیه رفت و به ایران بازگشت اما نه شاه و نه صدراعظم او را نپذیرفتند.

نامه به ناصرالدین شاه

" سفر به پترزبورگ و بداندیشها

عرضه داشت به سده سنیه عالیه و عتبه سامیه اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه در (مونیک) مونیک وقتی که از شرف وعد احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی در زمره طرب بودم، در همان محضر اسنی جناب امین السلطان چنان پسندید که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به پترزبورگ رفته پس از انجام آنها به ایران بیایم.

" پس از چندین بار مشورت، دو مسلک پلتیک یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر تعیین نموده به من گفتند که اگر جناب وزیر می خواهید ابواب خطرهای آینده را ببندند، در جواب رسالت این دو مسلک را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر یک از ما خط حرکت پلتیک خود را بر آن دو مسلک معین قرار دهیم، مسئله به خودی خود بلاغرامت و بلاجدال حل شده سبب رضایت همه خواهد گردید.

این عاجز شادان و خرسند شدم که به قوت الهیه به تنهائی توانستم پس از اطلاع تام از مسالک سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین، خدمتی به دولت اسلام نمایم و وزیر اعظم را از خود خوشنود کرده باشم.

چون به طهران رسیدم، خارج شهر توقف نموده بجناب وزیر اطلاع دادم. جناب ایشان خانه حاج محمد حسن امین الضرب را معین نمودند که در آنجا فرود آیم و نجل ایشان را مهماندار مقرر نمودند و این عاجز مدت سه ماه تمام، از جای خود حرکت نکردم به غیر از یکبار آنها بعد از یکماه که عزشرف حضور حاصل شد و بدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم. و در این مدت جناب وزیر هیچگونه از این عاجز سؤال نکردند که در پترزبورگ چه واقع شد؟ و جواب آن مسئله که تو را برای آن بدانجا فرستادم چه شد؟

بلی در این مدت چند بار بعضی از حاشیه خود را برای احوالپرسی فرستاده و وعدۀ ملاقات مفصل می دادند چون مدت طول کشید از کیفیت مسئله

سؤال شد، در جواب گفتم که هنوز از طرف وزیر اعظم استفسار نشده و سبب را هم نمی دانم در وقتی که اهمال جناب وزیر بوزارت روس معلوم گردید، با همه آن مجاجات و مجاللات و تبلیغات ملحانه من در پترزبورگ، ایشان این امر را بمجرد ملاعیه و بازی و اهانت و تحقیر و یا خود حیلۀ سیاسیه که مقصود کشف افکار طرف مقابل است (کاش سؤال میشد و کشف افکار می کردند) شمرده بسفارت در دارالخلافة طهران تلگراف نمودند که سیدجمال الدین از طرف وزیر اعظم شفاهای بعضی تبلیغات نمود، اگر وزیر اعظم می خواهند که در آن مسائل وارد شوند رأساً بنهج رسمی با سفارت روس در تهران یا با سفارت ایران در پترزبورگ مکالمه نمایند و سیدجمال الدین که بنهج غیررسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی بگوید مقبول نسیت (لاحول و لا قوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده باید برجوع فقہرا، به نقطه اولی برگشت و عقده حل شده را دوباره محکم کردن (شگفت). اعلحضرت شاهنشاهی نتایج اینگونه حرکات را بخرد خداداد دیپلوماسی از هر کس بهتر می دانند. جناب وزیر اعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند، بخلاف عادت سیاسین جهان بجای آنکه تأسف ایشان را استماع نکردند (بعر صاحب) گفته بودند که من چیزی بسیدجمال الدین نگفته بودم که بوزارت روس تبلیغ نمایند! و من ایشان را به پترزبورگ نفرستادم (انا لله و انا الیه راجعون)

واعجب از این واقعه این است: پس از آنکه وعد احترامات و ستایش خود را از لسان مبارک اعلحضرت شاهنشاهی شنیدم، حاج محمد حسن امین الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی آن است که این عاجز طهران را ترک نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم! هرچه در خبایای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم" (49)

باحتمال زیاد چون در زمانی که ناصرالدین شاه در اورپا بوده امین السلطان نمی خواسته که سیدجمال حضور داشته باشد، بدین جهت او را برای

مأموریتی خیالی به روسیه فرستاده است. چون بعد از این واقعه او را از ایران هم اخراج می کنند. به چه ترتیبی سید را از قضیه شاه عبدالعظیم از ایران اخراج می کنند پیش تر اشاره کرده‌ام. سیدجمال خود در نامه‌ای به امین‌الضرب مفصل شرح داده است.

نامه سیدجمال به میرزا حسن شیرازی آن‌های که معتقد هستند میرزا شیرازی تحت تأثیر سیدجمال درباره قرارداد تنباکو آن فتوا را داده است سخت اشتباه کرده‌اند. میرزا شیرازی بهیچ وجه حاضر به دیدار با سیدجمال نبوده است. سیدجمال در سامره قصد داشته که به ملاقات میرزای شیرازی برود اما سید او را نمی پذیرد.

" حاجی میرزا عبدالله صبوحی از قول مرحوم حاجی شیخ عبدالنبی مجتهد نوری نقل می کند که در اسلامبول سید از او می خواهد که وسیله ملاقات او را با میرزا فراهم کند. حاجی نوری وقتی در سامره بود تقاضای ملاقات سیدجمال را مطرح می کند و می گوید مرا هم واسطه قرار داده است. "میرزا می پرسد آیا شما این وساطت را پذیرفتید، حاجی نوری چون هوا را نامساعد می بینید سخن را به شکل مناسبی موافق میل میرزا خاتمه می دهد" (50)

" حق را باید گفت: تو رئیس فرقه شیعه هستی، تو مثل جان در تن همه مسلمانان دمیده‌ای، هیچکس جز در پناه تو نمی تواند برای نجات ملت برخیزد و آنها نیز به غیر از تو اطمینان ندارند. اگر برای گرفتن حق قیام کنی، همه به پشتیبانی تو برخاسته؛ آنگاه افتخار و سربلندی نصب شان خواهد شد؛ ممکن است وقتی کار باین صورت بماند و مسلمانان رئیس خود را خاموش دیده و بیننده وی آنها را چون گله بدون شبان و حیوان بی سرپرست رها کرده این خاموشی را برای خود عذری پندارند، بخصوص وقتی مشاهده

میکنند که رئیس مذهب در یک اقدامی که همه مسلمانان آنرا واجب دانسته و خطر حتمی در پرهیزش میدانند سستی مینمایند." در رساله نیچریه چه صفاتی را برای مسلمانان شرح می دهد اما اینجا مردم را گوسفند و حیوان می نامد.

(حفظ دین، دینی که آوازه آن تا دورترین نقاط رفته و نام نیکش بگوش همه رسیده) - آیا چه کسی برای این کار سزاوار تر از مردی است که خدا در قرن چهاردم از میان همه او را انتخاب کرده و برهان دین و حجت بر مردمان قرار داده؟!

پیشوای بزرگ! پادشاه ایران سست عنصر و بدسیرت گشته، مشاعرش ضعیف شده، بدرفتاری را پیش گرفته، خودش از اداره کشور و حفظ منافع عمومی عاجز است، لذا زمام کار را بدست مرد پلید و بدکردار پستی داده که در مجمع عمومی به پیغمبران بد میگوید، بمردم پرهیزکار تهمت می زند، بسادات بزرگوار توهین مینماید، با وعظ مثل مردم پست رفتار میکند، از اروپا که برگشته پرده شرم را پاره کرده و خودسری را پیش گرفته بی پرده باده گساری مینماید، با کفار دوستی میورزد، با مردم نیکوکار دشمنی میکند، این کارهای خصوصی او است. سید راجع به خودش و امکان ملاقات با میرزا شیرازی می نویسد

"... از طهران هم باز یکدسته از کوچک ابدالهاب دربار مرا سوار اسب بارکشی کرده و خودشان سوار اسبهای راهوار، من بیمار را در زمستان سخت با این حال تا خانقین حرکت دادند و از ... والی درخواست کردند مرا به بصره تبعید نماید، زیرا میدانست اگر مرا در عراق آزاد و بحال خود بگذارد نزد رئیس مذهب خواهیم آمد و گزارش و اوضاع کشور را به تو گفته و بدبختی هایی را که این مرد زندیق برای ملت ایران آماده کرده است شرح خواهیم داد. و تو را به کمک دین و فریادرسی مسلمانان خواهیم خواند. او میدانست اگر من و تو یک جلسه با هم مصاحبه کنیم دیگر نمی تواند وزارت ملت کش کشور خراب کن خود را نگاهداری نموده و کفر را ترویج کند." (51)

این خود دلیل بارزی است که هیچ‌گونه تماسی بین سیدجمال و میرزا شیرازی نبوده است و سید جمال هیچ‌گونه نقشی در قرارداد تنباکو و لغو آن نداشته است.

نامه به ملکه ویکتوریا

نامه سیدجمال به ملکه انگلیس و تقاضای کمک از دولت انگلیس با ادعای طرفداران سیدجمال که او را ضد سیاست انگلیس معرفی می‌کنند و ادعا می‌کنند که پشت امپراطوری انگلیس را لرزاند بهیچ وجه همخوانی ندارند. در این مقاله به نکات اصلی این نامه اشاره می‌کنم.

در باره امین‌السلطان در نامه به ملکه ویکتوریا چنین می‌نویسد

"اما در باره وزیر پادشاه، این مرد که پسر آشپز سابق پادشاه است الحال کسی است که اختیار مطلق بر مال و جان اشخاص دارد که زنده و مانده‌اند یا چیزی از آنها باقی است."

سیدجمال ادامه می‌دهد: "وزیر حالیه مردی است که هیچ یک از نجبا اعتنائی ندارند که با او در سر یک میز بنشینند، و او از پست‌ترین ناس است."

اما در نامه‌ای که سیدجمال به امین‌الدوله می‌نویسد تملق و چاپلوسی را نسبت به او از حد و مرز می‌گذرانند. در اینجا به گوشه‌ای از این نامه اشاره می‌کنم:

"جلالتمآب اجل او را بواسطه احساسات فطریه خویش معظم‌ترین شخصی میدانم که در لوح ذاکره ثبت نموده‌ام؛ یکنوع محبتی از آن هیکل نورانی در دل جا گرفته است که گمان نکنم بجفاهم توان زدودن، خود هم سبب و باعث آنرا نمیدانم و چون این سخن از دلی بی‌نیاز سرزده است گمان می‌کنم که خود برهان صدق خود باشد و چون این نوجه‌های زورخانه پلیتیک لساناً و کتابتاً (اختر) چنان انتشار داده‌اند که اعلیحضرت شاه و جناب اجل

دولت روسیه را اعدولد دولت ایران می‌شمارند و بلاشک این باعث حقد و عداوت روس خواهد شد و نتایج وخیمه آن خود ظاهر است و لهذا من در هر جا مداخله نمودم خصوصاً از جناب اجل. و در هر جا گفتم: نه ذات همایونی شاه را این فکر است و نه رجال دولت او را، مخصوصاً شخص امین السلطان که احکم از آن است که بدین اراجیف راضی شود والحاصل بجهت بچه‌گی و خودنمای این فکر نحس را در دل روسها کاشتند، خدا خیر کند.

در تعلیقه خویش مرقوم فرموده بودید که میرزا ابوتراب ساوجی را مشمول نظر عنایت خود خواهند نمود هزارها شکر و سپاس باد شما را، و من قول شما را حق ثابت میدانم؛ لهذا مطمئن الخاطر، امیدوارم که جواب این نامه را ارسال فرمائید.

والسلام علیکم و علی اللاتذین بولائکم و السلام
دوست حقیقی شما و بلکه بیک حساب شهید ولای شما
جمال الدین الحسینی" (52)

سیدجمال در همان زمان که این نامه را برای امین سلطان نوشته در روسیه بر علیه او تبلیغ می کرده است. گزارش امین سلطان به شاه نشان می دهد که امین السلطان به خوبی از افکار سیدجمال آگاهی داشته است. "گزارشی است که « امین السلطان » همراه نامه جمال الدین بشاه عرض کرده و شاه نیز شرحی در بالای گزارش دستخط نموده است.

قربای خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم - کاغذی از سیدجمال الدین معروف امروز باینغلام خانه زاده رسیده است. یعنی از سفارت روس آورده بغلام داده است و چون بعضی از کلمات آن خیلی معنی دارد بعرض رسانید ولی رویهمرفته خیلی مزخرف و نامربوط نوشته است و داخل آدم نیست. اما یقین است که همین سیدجمال الدین و آن پدر سوخته میرزا جعفر برادر حاجی سیاح که الان در پترزبورگ است و با «دالغور کی» هم تا رشت آمده و مراجعت کرده است با «حضرت والا ظل السلطان» خیلی راه و

رابطه دارند و اغلب خبرهائیکه در روزنامه‌های روس دیده میشود بدست و قلم این دو نفر است مخصوصاً یک نمره از روزنامه «هرولد» بطهران رسیده است که خیلی بد از این غلام نوشته است و بهمین جهت «آقای نایب السلطنه» فرستاده و آن روزنامه را به پنجاه تومان خریده است که ترجمه کرده و بحضور همایون بفرستد. مضامین این روزنامه خیلی شبیه به مضامین اهل ایران است، ترجمه آنرا داده‌ام حاضر کنند که تقدیم خاکپای مبارک شود. مقصود از جسارت این است که غالب خرابی ما از خودمان است، حتی روزنامه‌های روس هم بقلم ایرانیان نوشته میشود - زیاده قدرت جسارت ندارد - الامر الاقدس الاعلی مطاع مطاع

شاه بالای گزارش امین السلطان چنین نوشته است:

" کاغذ این پدر سوخته را خواندم، دو پول نمی‌ارزد و هیچ معنی ندارد، اینطور اشخاص پدد سوخته از وطن گریخته مثل مار میمانند و هر گز ملایم و آدم نمیشوند. ابدأ اعتنا نباید کرد و البته باوجواب ننویسدی، بروزنامه‌های روسیه هم منبعد اعتنائی نباید کرد. مگر اینکه در فرنگستان بدست روزنامه‌های فرنگی بدهید جواب بنویسند خیلی لازم است" (53)

سیدجمال با آن همه تعریف و تمجید که در نامه به ناصرالدین شاه و بدگوئی از امین السلطان می کند و شاه را «اعلیحضرت پادشاه نتایج این گونه حرکات را بخرد خداداد و دیپلوماسی از هر کسی بهتر میداند» خطاب می کند در نامه‌ای به روحانیون ایران درباره ناصرالدین شاه چنین می نویسد

" ... نه شهری را آبادان نموده نه فرهنگ را توسعه داده، نه نام اسلام را بلند ساخته ... بلکه در عوض کشور را ویران و رعیت را ذلیل کرده و ملت را بگدائی انداخته سپس گمراهی دامنگیرش شده و از دین بیرون رفته، استخوان مسلمانان را خرد ساخته و با خون شان خمیر کرده تا از آنها برای ساختن کاخ شهوت پست خود خشت تهیه کند ... نابود باد این پادشاهی ... سپس روحانیون را تشویق به گرفتن حکومت می کند «آنکه جانشین وی خواهد بود، نمی تواند از فرمان شما سرپیچی کند و جز خضوع در پیشگاه

شما مقدوریش نیست ... ملت وقتی زیر سایه دین از داد برخوردار شود رغبتش بشما زیاد تر خواهد شد» (ای قرآنیان، اگر شما حکم خدا را درباره این مرد غاصب اجرا کنید ... مردم از گردش پراکنده شده و خلع وی صورت می‌گیرد) (54)

سیدجمال آنچه درباره خودش برای ملکه ویکتوریا می نویسد و آنچه به امین الضرب می نویسد. " من که جمال الدین هستم همینکه از اورپا مراجعت کردم نیز اهتمام نمودم که آمال و آرزوهای بقاعده مردم را بهمان طریق و معنای که (ملکم) اظهار نظر داشته و پادشاه پسندیده بود، بیان نموده و خواستم اقدامی بنمایم همینکه من بایران رفتم مردم دور من جمع شده از هر طرف زمزمه می کردند که ما قانون می خواهیم" ... من که شیخ جمال الدین و پسر پیغمبر هستم غفلتاً دستگیر شدم ... به علاوه بعضی امکانه مقدسه بود که محل بست برای اشخاص بود که دچار صدمه بوده یا طرف غضب دولت واقع میشدند، محض امنیت خود بآن امکانه مقدسه فرار کرده و در آنها سکنی میگرفتند، حکام ما همیشه از این گونه امکانه مقدسه احترام مینمودند ولی پادشاه این رسم مقدس قدیم را موقوف فرمودند. مقبره مقدس نزدیکی طهران واقع و محل بست است.

من چون شنیدم که پادشاه نسبت بمن بی لطف و بی مرحمت شده‌اند به مقبره مزبور رفتم، ولی در مقابل این پادشاه که صاحب اقتدار مطلق است هیچ جا نمیتواند مقدس باشد.

وقتیکه من در آن مکان مقدس بودم سیصد نفر از اشخاصی که شاگرد و مرید من بودند و باکمال اخلاص نسبت بمن رفتار میکردند، همراه من بودند و ما همگی در این مکان مقدس زندگی کرده و اوقات خود را به نماز و کار عبادت مصروف مینمودیم.

شبی در نیمه شب گماشتگان دولتی پاس احترام این مکان مقدس را نداشته و بهیچ وجه ملاحظه اینکه این مکان بست است ننموده و داخل آن

شده مرا دستگیر نموده و در وسط زمستان لباس های مرا در آورده و مرا به عجله تمام بطرف سرحد ایران بردند.

تمام اهل ایران از این مطلب متغیر شدند بجهت اینکه این کار اسباب وهن برای اصلاحات بود که بایستی در وضع احوال ایران بمیان آید و اسباب شکست عدالت و نقص امید و آمال افراد ملت بود پادشاه ترسیدند. ولی وزیر ایشان فوراً همه جا منتشر نمود که مرا بواسطه میل خود با تشریفات تمام که مقتضی حالت من بود تا سرحد همراهی کردند و پس از عازم شدن من آذوقه و ملزومات لازم برای من فرستاده شده است محض اینکه از هر بابت برای من آسایش باشد" (55)

و اما راجع به تبعید خود از همان محل بست (شاه عبدالعظیم) به امین الضرب چنین می نویسد:

"چگونه مرا تبعید کردند؟"

جناب نیر الفؤاد حاجی محمد حسن امین لازال ثابتاً علی سبیل الرشاد را سلامهباد.

روز پنجشنبه در حضرت عبدالعظیم که از بیماری قدرت بر حرکت نداشتم بیست نفر جلاّاد (فراش) **عمر سعد** (مختارخان) ریختند به منزل (معین التجار هم بودند) مرا بغایت غضب و حدت که نمونه‌ئی از حقد و کینه عساکر **ابن زیاد** بود کشیدند، چون خوف آن داشتند که مبدا اندک اسلامی در قلوب اهل شهزاده عبدالعظیم مانده سبب غیرت دینی از من حمایت کنند (و حال آنکه این خیال باطل و فکر محال بود، چونکه اسلام و دین و غیرت و حمّیت مدتیست که از آن ولا هجرت نموده چنانچه همیشه می گفتم) آنقدر مرا بسرعت می بردند و بشتاب می کشیدند که دکمه‌های قبا و پیراهن، گوی مرا چنان فشار داد که نفسم قطع شده به زمین افتادم.

پس از آن به هیچگونه ندانستم که مرا به چه نوع به **دارالاماره عمر سعد** رسانیدند و تا مدت چهار ساعت هیچ نفهمیدم که در کجا هستم چون به

خود آمدم و عمر سعد و شمر را (حسن خان قزوینی سرتیپ سوار کشیک خانه) در حضور خود دیدم و مدت سه ساعت هم بی عمامه بی رداء نشسته علی الاتصال آب می نوشیدم، چونکه بسبب حبس نفس حرارت شدیده را در جگر حاصل شده بود (حتی تا کرمانشاه این باقی بود و بایست روزی چهل بار آب بنوشم)

پس از آن **شمر** گفت دو ساعت بیش بغروب نمانده باید سوار شد، در این بین بمختار خان گفتم بگوئید کیف مرا که در آن اندک پولی است بیاورند، ایشان بر خواسته رفتند و کیف را هم که در آن بعضی مبلغ و پاره‌ای اوراق و کتب بود ندادند هرچه گفتم بدیشان خبر دهید کسی هم بدیشان خبر نداد. آخراً لامر شمر گفتند وقت میگذرد، ما کیفیت را برای شما بقم روانه خواهیم نمود.

پس یک بقچه لباس مرا آورده با قلمدان و اسباب چپق و لکن **یکی قلمدان را برداشت و دیگری اسباب چپق را و سیمی چوب بدست** را والحاصل در محصر خودم آن چیزهای حقیر را هم نهب کردند. همان عبا و لباده و دو قبا در جوالی گذاشته مرا بیک یابوی لکنتی سوار نموده تایک نیمساعت سی سوار با من آمدند، پس از آن مرا در حالت بیماری و تنک نفس و حرارت کبد به پنج سوار که رئیس ایشان سنان بن عنس - که حمید خان سرهنگ باشد - سپردند.

دیگر در بین راه بی **بالاپوش بی شلوار** با همه آن برفها و آن سرماهای شدید و آن خشونت اخلاق و عدم ایمان حارسین و در منزل گاهها بطویل ها فرود آمدن، آن عفونت ها آن دودها دیگر خود شما تصور کنید که چه گذشته است. و از همه شگفت تر آنکه چند قران که در جیب بود لشکر ابن سعد به در بردند از حضرت عبدالعظیم تا کرمانشاه یکبار گوشت خوردم و آنهم در منزل دستگرد که در آنجا از عجائب اتفاقات، با حاجی ناصر اتفاق ملاقات افتاد و الحق ایشان کمال صفا را بجا آورده اسبی داشتند و خواستند از برای خلوص نیت بمن بدهند ولی من قبول نکردم خدایش یار باشد.

اینهمه را نوشتم، تا آنکه بدانید این مصائب همه بر بدن من وارد آمد، ولی در همه اینحالات روح من مسرور بوده و هست و خواهد بود." (56)

در نامه‌ای که به میرزا حسن شیرازی می‌نویسد می‌گوید "باز از جمله کارهائی که کرد و بر پست فطرتی و دنائت خود افزود اینکه زبان بریده ابتدا شهرت داد که من ختنه نشده‌ام"

بدین ترتیب آنچه در نامه به ملکه ویکتوریا نوشته و خود در آن چنان معرفی کرده با متن این نامه همخوانی ندارد.

سیدجمال دست نیاز به سوی دولتی دراز می‌کند که روزی قصد مبارزه با آن را داشته است.

بخشی از نامه سیدجمال به ملکه ویکتوریا

" من در اینجا آمده از ملت شما خواهش مینمایم که در اینموقع که اغتشاش برای دولت ایران است، وادارید در مجلس پارلمنت درباب تعدیاتی که میشود، درباب فرمان پادشاه ایران سؤالاتی بنمایند و در صورتیکه واقعا این مسائل بمیان آید به، سفیر شما در دربار ایران تعلیمات داده خواهد شد که وزرای پادشاه ایران را ملاقات کرده و از طرف دولت اعلیحضرت ملکه انگلیس در باب این مطالب از آنها توضیح بخواهند. اثر معنوی چنین اقداماتی زیاد خواهند بود. بجهت اینکه اسباب اعتبار دولت انگلیس خواهد شد ولی پادشاه معتقدند که شما در رفتارهای ایشان اعتنا نمی‌نمائید و بهر قسمی که میل ایشان باشد رفتار خواهد کرد.

و هرگاه شما بما ایرانی‌ها کمک نمائید یا اینکه جرئت این کار را نکنید دولت روس آماده این کار هست هرگاه عجالتا دولت روس بخواهد که مستقیما به هندوستان برود، اقلا مجبور است که اول بسواحل دریای ایران برود و بجهت انجام خیال خود البته تأملی نخواهد کرد که به محض صرفه خود، بملت ایران کمک نموده و تقویت بنمایند. و شما ایستاده‌اید و تماشا می‌کنید و همین قدر بواسطه اسهام دخانیات و بانک برای خود فایده تصور مینمائید. شما نه دوست آشکار و نه دشمن آشکار هستید! "

و ایران که نمیتواند شما را دشمن خود بداند بلکه دوست میداند، همینقدر منتظر است که یک کلمه از طرف شما ابراز شود و این کلمه نه از برای شما ضرر پولی دارد و نه اسباب این است که شما کشتی های مرتب دارید. در حقیقت اسباب خطر بجهت بانک و تجارت شما نخواهد بود!

ملت ایران که دچار صدمات بوده و در قید اسیری گرفتار است و مردمان آن شریف و چالاک و قابل هستند - همینقدر منتظر است که یک کلمه از طرف یک ملت آزاد و مقتدری ابراز شود - آنچه را که الحال میخواهم همین است، ولی این کلمه که از طرف ملت انگلیس باید ابراز شود، باید بزودی بشود. قبل از آنکه اشخاص کثیره دیگر در محبس ها فانی بشوند و قلوب دیگر شکسته شود و در سایه آن افراد ملت بیش از این دیگران تلف نشود و هزاران اشخاص دیگر نفی بلد نگردند، پس این کلمه باید قبل از آنکه این مطلب بیشتر از این بظهور برسد، ابراز گردد.

تغییرات در وضع احوال لازم است و هر گونه تغییری باشد بدتر از وضع حالیه نخواهد بود، ملت ایران چیزی که میخواهند تغییرات است." (57)

برای سید مهم فقط تغییر حکومت بوده نه مصالح ملی و او آماده بوده است که مصالح ملی را فدای اغراض شخصی خود کند

نامه‌ای به رئیس دولت عثمانی

" رکن رکین ملک و ملت و حصن حصین دولت ابدمدت فخر عثمانیان و روح کالبد جمله مسلمانان، دولت مدار، ابهت شعار را عرض میشود.

سیدجمال به سلطان عثمانی قول همکاری می دهد و می گوید هندیان - افغان - بلوچان را تحت نفوذ شما در می آوردم.

اولاً: چون مسلمانان هند با کثرت عددشان غالباً اصحاب مکننت و ارباب غنی و ثروت میباشند و در اسلامیت بغایت ثابت و پایدار و در حمایت دین و ملت با ضعف اجسادشان جان نثار و باوجود این توانگران آنها دائماً از داد و دهش دم

زنند و از سخی و بخشش خورسندند خصوصا راه دین و برای تأیید کیش و آئین مدح و استشهاد را خواهان وصیت و افتخار را جویانند. ولکن در خواب غفلت آسوده و در بستر جهالت غنوده منافع اتحاد و وفاق را نفهمیده و مضار اختلاف و نفاق را بعقل دوربین ندیده لهذا این عاجز میخوامم که حبابی المله راه آن مملکت را پیموده و با جمیع نواب و امراء و عملاء و عظماء آن بلاد ملاقات نموده و آثاری که از اتحاد و یگانگی در امر ظاهر و هویدا و مضاریکه از اختلافات و بیگانگی پیدا شده است. یکایک بدانها میان سازم و گوشهای آنها را با اسرار حدیث (المؤمنون اخوة) بنوازم و کلمات شورانگیز و سخنان مصلحت آمیز آغاز و علماء و سخنوران را با خود یار نمایم. روح جدید حب ملت را بر آنها دمیده و پرده غفلت آنها را دریده مقام سلطنت سنیه را در اسلامیت بدانها بیان و بقاء دیانت و دوام این دولت منوط بوده را بدان جماعت ظاهر و بیان سازم و در جمیع جوامع بلدان مشهور آنها با وعظهای دلنشین و احادیث خیر المرسلین در کانون درون آنها آتش افروزم و یکسره اصطبار و شکیبائی ایشان را سوزم و بعضی از علمای زبان آور آنان را به بعضی از بلدان دور دست ایشان روان کنم و عموم مسلمانان هند را به اعانه مالی دعوت نمایم و بغیر از این راه دیگر نیایم. بدون آنکه متعرض سیاسیت طائفه انگلیز به شوم و یا خود سخنی بر ضد آنها زنم؛ بلکه اساس کلام را بر مقاصد روس خوامم نهاد و داد سخن در این معنی خوامم داد.

و شبههائی نیست که طائفه انگلیز از این حرکت حکمت انگیز که موجب نفرت هندیان از روسیان است خوشحال و مسرور البال خواهند شد و ممکن است که آنها چون این حرکت را موافق سیاست خود نگرند اهالی را نیز به اعانه مالیه تشویق و یا در این مطلب رفیق صدیق گردند، و چون چنین حرکتی در هند واقع شود، از چند فائده خالی نخواهد بود:

اول آنکه هیچ شک و شبهه ندارم که اعانه مالیه معتد بها بدست خواهد آمد و دوم آنکه الفت و معارفه قویه بلکه اتحاد تام اسلامیه درمیانه

مسلمانان خواهد بهم رسید. سیم آنکه چون اتحاد تام مسلمانان مفهوم طائفه انگلیز گردد البته پلتیک خود را دائما با دولت علیه مستحکم خواهد داشت. چهارم نکته ای است باریک که بر ارباب بصیرت مخفی نیست. ثانیاً میخوایم بعد: از تمام امر هندوستان، روانه دارالایمان افغان شوم و اهالی آن بلاد را که مانند شیر بیشه؛ از خون ریزی اندیشه ندارند و از آهنگ جنگ؛ خصوصا جنگ دینی درنگ را روا نشمارند، بمحاربه دینیه و مجاهده ملیه دعوت کنم و مقاصد روسیه را در پیش نهم و بزبان بلیغ تبلیغ نمایم که اگر خدای نخواست بر دولت علیه عثمانیه چشم زخمی برسد، نه مکه مکرمه را قراری و نه مدینه منوره را وقاری بلکه نه از اسلام اسمی و نه از دین رسمی خواهد ماند و بعد از آن نه به صوت اذانی خواهند شنید و نه قرآن خوانی خواهند دید مانند یهود بخارا خارو چون گوسفندان بی صاحب شکار گرگ ستمکار خواهند شد. و بر آن ابطال ندای (حی القتال) در زخم و صدای (یا الثارات السلام) بلند کنم و علماء زبان آور خبیر را از برای دعوت اهل آن بودای و جبال روان و خود با امراء و عظاما و سردارهای و خان ها عهد و پیمان در میان آرم و در امر وعظ ها دینی اجرا و منافع غیرت و حمیت هویدا سازم و از پیر و برنا و ضعیف و توانان، همه را به جنگ ملی دعوت عمومی کنم و بعضی از علمای بخاریدیده خبیر و مکیر را خفیه به جانب قوقند و بخارا ارسال که از برای اهل آن دیار بیان حال را نمایند و منتظر وقت و ساعت و حلول مدت بوده باشند.

و بعد از تمام دعوت در افغانستان بسرعت هرچه تمامتر روانه بلوچستان شوم و اهالی آن بلد را که دائما به قزاقی و ترک تازی گذران و به نهب و غارت تازانند، به تشویق و ترغیب منافع دنیوی به محاربه عمومیه دعوت کنم و (لطائف الحیل) سابقه را بدانها بکار برم و بعضی از عملاء افغان را در آن دیار؛ به اطراف و اکناف سیار نمایم.

و از آنجا عطف عنان بجانب ترکمان کنم و آن بدبختان را که در هر زمان به شجاعت و جسارت معروف و در هر زمان به خونریزی و فتنه انگیزی موصوف

بودند و لکن در این اخیر زمان کلاه عار بر سر و پیراهن ننگ در بر کرده‌اند و شهر چندین ساله خود را بر باد و بر امر روس سر انقیاد نهادند، به اخذ ثار دعوت و عرق جنسیت ترکیه را حرکت و علم اتحاد اسلامی را بر دوش و به محاربه دینی در آن ولا نیز خروش بر آورم، و کما فی الساق دقیقه‌ای از لطایف الحکم را فرونگذارم و دائما باتفاق علماء اعلام تخم حمیت و غیرت در درون آنها بکارم. و نیز داعیان باتفاق زبان بجانب کاشغر و یار کند روان تا مؤمنان آن دیار را به اتحاد اهل ایمان دعوت کنند و معلوم است چون اهالی شروع جنگ نمایند امرا بیدرنگ قهرا در میدان آیند. و چون به امزجه و عادات آن اهالی دانا و به طبیعت و اخلاق آنها بینا می باشم، هیچ شک و شبهه ندارم که جمیع مسلمانان از دل و جان بر سر روس هجوم خواهند کرد و روسیه را در آن طرف اشغال، بلکه بالقطع پایمال خواهند نمود و بر منافع عاجله این کسی را انکار نشاید و فوائد آجله‌اش را که اتحاد اسلامی و اتفاق امت بوده باشد، ارباب بصیرت درک نماید.

و معذالک چون اهالی افغانستان که فی الحقیقه سد و بند هندوستان است؛ با روس در اندازد طائفه انگلیس قهرا و قسرا به تمام اجتهاد، به محاربه پردازند و تا به حلقوم به گل فرو رود و خیال سیاست را از سر آرزوی فرعونیت را از دل بدر برد.

و اگر معترضی بر این مقصد اعتراض کند و بگوید که اهالی قوقند و بخارا شهر شبرو ترکمان همانا نیستند که تاب مقاومت روس را نیاورده و گوی نیکنامی از میدان نبرده و زندگانی غیر فاضل را بر موت فاضل اختیار و مرتکب آن گونه عار شدند؟ پس از استعانت بدانها چه فایده‌ای عاید خواهند شد؟ جواب گویم که آن محاربه‌هائی که واقع شد تماما از برای خاطر امیری ستمکار و یا خود حاکم ظلم شعار بوده و انسان جان خود را از برای حفظ نفس این گونه امیر و حاکمی نمی دهد؟ و پای ثبات و مردانگی در میدان چرا تهمت و اما اگر آنها از برای حمایت دین و حفظ کیش و آئین محاربه نمایند البته یا تاج شهادت بر سر و یا کالای فخر در بر خواهند نمود؛ چون در آن

هنگام هر کسی از برای محض دلخواه خویش پای در میدان و به جهت
اعلای کیش رز مجویان خواهد بود." (58)

هدف سید خدمت به دولت عثمانی بوده که چهار صد سال با ایران جنگیدند
و سالیان دراز شبه جزیره عربستان را تحت نفوذ خود گرفته و به عنوان
استعمارگر در چشم اعراب دیده می‌شدند. سید تبلیغ می‌کرده که هر کس
در راه حفظ قدرت عثمانی کشته شود، شهید است گویا سیدجمال وکالت
از حضرت باری داشته و حق داشته است که تعیین کند چه کسی و برای
رسیدن به چه هدفی اگر کشته شود شهید است.

نامه حاج مستان مراغه‌ای به سید جمال: مسئول اوضاع ایران کیست؟
اصل نامه حاج مستان در دست نیست اما از جوابهائی که سیدجمال به او
داده است سئوالات مشخص می‌شوند که به نظر حاج مستان روحانیون
مسئول خرابی اوضاع ایران بوده‌اند. برای نمونه به چند جواب از سیدجمال
به حاج مستان اشاره می‌شود. " آنچه در باره علمای ایران تصور کرده اید
دور از دایره عدل و انصاف است. "

در جواب سئوال: مخالفت روحانیون با تأسیس مدارس سیدجمال چنین
جواب می‌دهد

" کی دولت خواست مکاتب و مدارس را انشاء نماید و برای تهذیب نساء و
انتشار تعلیم کاح علم را بنا کند و علما ایران این نوریکه قلوب را منور میسازد
و تاریکی جهل را فراری میکند، خاموش ساختند و گفتند علم صحیح با شرع
مقدس مقایرت دارد." سید نمی‌گوید منظور از علم صحیح چیست؟ مگر علم
صحیح و غلط دارد آیا این باصطلاح فیلسوف بهتر نبود حداقل مردم را روشن
کند که منظور او از علم صحیح چیست؟

آیا سید از فتوای آیت الله محمد حسین الغروی النائینی در جواب سئوال
مقلدینش راجع به مدارس جدید اطلاع نداشته؟ این فتوا در جمادی الثانی

1341 ق الاحقر محمد حسين الغروي النائيني صادر شده است "و علی هذا بردن اطفال بی گناه که مواهب و ودایع الهیه اند به چنین کارخانه‌های بیدینی و اعانت و ترویج آنها بایّ وجه کان و صرف یکدرهم مال بر آنها از اعظم کبائر و محرّمات و تیشّه زدن به ریشه اسلام است"

شیخ فضل الله نوری خطاب به ناظم السلام کرمانی درباره مدارس جدید می گوید

" ناظم السلام ترا به حقیقت اسلام قسم می دهم آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟ و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمی کند" (59)

درباره حسن رشدیه آجودانی می نویسد " میزا حسن تبریزی معروف به رشدیه که (پدر معارف) ایران هم خوانده شده است ... در تبریز، مشهد، تهران، رشت و انزلی، قم، مدارس بی‌شویه جدید پایه گذاری یا سرپرستی کرد. گرچه روحانیون کار او را تکفیر کردند و چند با طلاب به مدرسه‌هایش حمله بردند و او به کرات از تبریز و مشهد فراری شد" (60)

آقا سید حسین پیشنماز مسجد تبریز راجع به مدارس جدیدی چه می گوید. او در کار مدرسه دخالت می‌کرده رشدیه می گوید " (قانون مدرسه) مخالف پذیرش بی موقع شاگردان است. کلمه قانون دستاویزی شد برای پیشنماز به اعتراض بر خاست که کلمه (قانون چه بوی بدی می دهد) گفت اکثر مردم شهرها (مثل کناس ها بوی حب قانون) مأنوس شده اند. نزدیک است که ایران گنداب قانون شده یک وجب جا برای تنفس پیدا نشود

مدرسه را تعطیل می کنند رشدیه در یک زمین وقفی از سرمایه شخصی مدرسه‌ای دایر می کند پیشنماز بر زبانها انداخت که حمایت از مدرسه رشدیه ترویج فحشاء است. از اینجا هم عذرش را خواستند. مخارج تعمیر محل را طلب کرد گفتند (مخارج را آخوند ملا چماق تقدیم می کند)(61)

سیدجمال در جواب سئوال دیگر حاج مستان چنین می گوید

" کی دولت ایران خواست عدالت را در میان مردم استوار کند، محاکم عدلیه را تأسیس نماید، مجلس شورا را ایجا کند تا تمام احکام با عدالت و موافق احتیاجات عصر حاضر جریان پیدا نماید و علما در مقابل اراده دولت قیام نموده با عدالت و قانون آغاز ستیز کردند" (62)

سیدجمال یا خود نمی دانسته است که روحانیون با صدراعظم اصلاح طلب یعنی مشیرالدوله چه کردند و یا به این تصور بوده است که با این گونه سخنان بی مایه می تواند مردم را راضی کند.

آجودانی می نویسد " همانگونه که آخوند زاده پیش بینی می کرد، اقدامات و برنامه‌های مشیرالدوله در جهت ایجاد دولتی منظم و نوسازی بنیان‌های اقتصادی، اداری و حقوقی حکومت سرانجام با شکست مواجه شد. عوامل استبداد سیاسی یعنی درباریان و عوامل استبداد مذهبی یعنی مجتهدین مستبد با پشتیبانی سیاست خارجی، یعنی عوامل روس‌ها زمینه برانداختن صدارت مشیرالدوله را فراهم کردند(63)

" نامه ملا علی کنی و سید صالح عرب، به شاه رسید، هر دو مجتهد صدراعظم متجدد قانون خواه و نوآور به کفر و زندقه منسوب و تکفیر کردند. حتی سید صالح عرب صریحاً نوشت که صدراعظم واجب القتل است" (64)

مشیرالدوله به ناصرالدین شاه می نویسد

" در سال قحطی 1288 ق از هیچ کمکی به خانواده سید صالح عرب دریغ نکردم حالا همین آقا (فدوی را زندیق می نویسد) در همان سال قحطی آن مجتهد دیگر یعنی حاجی ملا علی کنی غله انبار داشت و مردم از گرسنگی می مردند... او خرواری پنجاه تومان پول می برد و غله را به امید گرانتر فروختن، نمی داد و بندگان خدا تلف می شدند. حالا آنها حافظ شریعت فدوی مخرب دین" (65)

آجودانی ادامه می دهد

شاه از یک سو دل به تجدد و نوآوری و قانون می سپرد تا کشورش در عداد کشورهای متمدن درآید و نظم و ترتیبی در امور پیدا شود و از سوی دیگر،

اندیشناک این بود که همین مایه تجدد و نوآوری در نظم، باعث وحشت مستبدان درباری و روحانیون گردد و به بلوا و آشوب و سقوط سلطنت منجر شود" (66)

سال 1264 ق نخستین برنامه دولت ایران برای واکسن زدن به فرمان امیر کبیر آغاز شد. اما چند روز بعد امیر کبیر خبر دادند که مردم نمی‌خواهند واکسن بزنند. به ویژه که فالگیرها و دعانویس‌ها در شهر شایع کرده بودند که واکسن زدن باعث راه یافتن جن به خون انسان می‌شود. مخالفت روحانیون با حق رای به زنها مثل اینکه از دید سیدجمال مخفی مانده بود است.

در جواب حاج مستان که مخالف روحانیون با مدرنیزه کردن ارتش را به سیدجمال گوشزد می‌کند چنین جواب می‌دهد.

" کی دولت ایران خواست قوای خود را بیفزاید، قشون خود را منظم کند... و علما مخالفت نمودند"

" عباس میرزا که قصد داشت تغییر و تحولی در قشون بوجود آورد موانع و مشکلات فراوانی داشت و چون مقصود و آرزوی او تغییرات عمیق و کلی بود، ابتدای امر با تعصب و کهنه پرستی مردم چه در آذربایجان و چه در تهران مواجه گردید ... این تعصب که گاهی بصورت ضدیت و مخالفت ظاهر می‌شد خیلی شدید و عجیب بود طبق گفته‌های (کژ پرنر و ژاک موریه) عباس میرزا نایب السلطنه که از اراده فوق العاده‌ای برای برقرار کردن اصول نوین نظامی داشت، کار عمده‌اش این بود که اولاً ترتیب ایجاد قواعد منظم و دیسیپلین اروپای را با تمام ضدیت‌ها و مواضع برقرار سازد ... عباس میرزا برای رفع سوءتفاهم و بر طرف ساختن سوءظن متعصبین خود شخصاً لباس جدید نظامی را بی پروا می‌پوشید" (67)

متعصبین نه تنها تشکیل یک قشون منظم را مسخره می‌کردند، بلکه کفر و جنایت می‌دانستند به این معنی که دست زدن به چنین امری مستلزم ارتباط با بیگانگان بود که البته با عقاید مذهبی مغایر است" (68)

با توجه به مدارک تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که سئوالات حاجی مستان مراغه‌ای از طرف سیدجمال بدون جواب مانده‌اند. و همان طور که ذکر کرده است علت اصلی عقب ماندگی جوامع اسلامی در همکاری استبداد مذهبی و سیاسی بوده است. علت ناکامی عباس میرزا قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیر کبیر همکاری روحانیت با دولتمردان فاسد بوده است.

خلاصه بحث

1_ درباره هیچ کدام از روشنگران ایرانی که در 200 سال گذشته در بیرون آوردن جامعه از فقر فکری کار کرده و قلم زده‌اند باندازه سیدجمال مطلب نوشته نشده است. البته این مطالب فقط از طرف گروه‌های مذهبی نوشته شده است. به نظر من شاید علت آن بی کسی مذهبیون در زمینه روشنگری بوده که دست به دامن سیدجمال زده‌اند. با توجه به آثار نوشته‌ای سیدجمال نشانی از فلسفه و تفکر فلسفی دیده نمی‌شود. آثار او اکثراً به عربی و برای اکثریت جامعه غیرقابل استفاده می‌باشند. مقالاتی مثل معلم شفیق، فوائد جریده، تعلیم و تربیت چه مطلب قابل توجهی داشته است. بزرگترین اثر او به نام نیچریه را بررسی کردم صرف نظر از اینکه جوابهای سیدجمال هیچ ربطی به اصل مطلب نداشته حتی اظهار نظرهای او درباره مطلب ارائه شده سطحی و کم‌مایه هستند. آنچه او راجع به عقاید ثلاثه و خصایل ثلاثه نام می‌برد غیر از اینکه امت اسلام از همه سرتتر و بقیه همه بر باطل بوی فاشیسم وحشتناک مذهبی می‌دهد. سایر مسائل ارائه شده را در بین کشورهای مسلمان کمتر از سایرین می‌بینیم. راجع به امانت کافی است نگاهی به قصص العلما بیاندازند و درجه امانت روحانیون را بشناسید.

2 سیدجمال که بگفته طرفدرانش پشت امپراتوری انگلیس را بلرزه در آورد با مدارک ارائه شده و روابط او با انگلیس و نامه‌اش به ملکه ویکتوریا بی اعتباری آن مشخص است.

3 سیدجمال به انگلیسی‌ها قول همکاری بر علیه روسیه می‌دهد و در روسیه به روسها قول همکاری بر علیه انگلیس می‌دهد و در عثمانی قول همکاری از طرف هندیان - افغانها - ترکمن‌ها و بلوچها به کمک خویش می‌دهد.

4 سیدجمال نمی‌گوید که تجاوز به هر کشور و ملتی ناپسند است بلکه تجاوز عثمانی به کشورهای عربی را میستاید و برای حفظ آن قول همکاری می‌دهد.

5 سیدجمال خواب اتحاد کشورهای اسلامی را می‌بیند ولی فراموش می‌کند که ایران شیعه شده که چهار صد سال با عثمانی سنی جنگیده است به کمک سیدجمال متحد نخواهد شد.

6 سیدجمال عضو چندین لژ فراماسیونی می‌شود و معلوم نیست که از چه ملتی دفاع می‌کرده است.

7 نه ملیت سیدجمال مشخص است نه دین او چون بر ضرورت زمان و مکان دین و ملت خود را عوض می‌کرده است.

زمانی که سیدجمال به اروپا می‌آید با آن شکل و شمایل که تا آن زمان در اروپا ناشناخته بود، البته مورد توجه قرار می‌گرفت همان طور که حاج سیاح مورد توجه قرار گرفت و همه کشورها و اکثر شهرهای اروپا را مفت و مجانی گشت و پذیرائی شد.

8 هنوز مشخص نیست که کدام گروه و چه شخصی مخارج سفرهای سیدجمال را می‌پرداخته است

9 در حق سیدجمال و نقش او گزاره گوئی فراوان شده است دیدیم که میرزا حسن شیرازی بهیچ وجه حاضر به ملاقات با وی نبوده است ولی طرفدار

سیدجمال او را مسبب اعلامیه میرزا شیرازی و قرارداد تنباکو معرفی می کند.

آخر الامر سید در استانبول به دستور سلطان عثمانی تحت نظر قرار می گیرد و ملاقات های او لغو می شود. او در آخر عمر می بیند که از کارهای خود نتیجه ای نگرفته مجلاتی که تعطیل شدند دوستانی که پراکنده گشتند. مردمی که به او اقبال نکردند. سیدجمال در آخرین نامه می نویسد.

" از زندان بابعالی اسلامبول به هم مسلک های ایرانی: من در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محرومم، نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات" (69)

سیدجمال 5 شوال 1314 در زندان عبدالحمید فوت شد " جنازه او را شبانگاه غسل دادن و دو لالای سیاه، تابوتش را بر دوش گرفتند، و به سوی مزار تربت یحی افندی بردند و در آنجا به خاک سپردند. در تشییع جنازه سید تنها سه تن از یاران وی و فضل پاشای علوی شرکت می کنند و دیگران جرات شرکت در این مراسم را پیدا نمی کنند. حتی محمد عبده مفتی دیار مصر مجلس تجلیل از استاد خود را برگزار نکرد و پیام تسلیتی نداد. (70) ابراهیم صفائی در باره سید جمال چنین اظهار نظر می کند: "جمال الدین افغانی از سیاست پیشگان و آزادی خواهان مشرق زمین است ولی نسبت به نفوذ افکار و تاثیر کلام او سخن به گزافه گفته اند، ملیت و مذهب و مسلک سیاسی اش مشکوک و با جمعیت فراماسون هم وابستگی داشته است. در هند و مصر و پاریس کوششهای ضد استعماری نموده، در کشور عثمانی طرفدار اتحاد اسلامو در ایران خواهان آزادی و عدالت و قانون شده ولی در تمام کوششها و تلاش ها هدف نخستینش ارضاء حس جاه طلبی خود بوده است." (71)

محرم 1364 / دسامبر 1944

در این سال 1324 شمسی فیض محمد خان، سفیر دولت افغانستان در آنکارا، موافقت دولت ترکیه را برای نبش قبر سید می گیرد و استخوانهای

سید را در تابوت می گذارند و به کابل انتقال می دهند عده زیادی از خاندان وی در اسد آباد به مجلس شورا و وزارت خارجه تلگراف کرده که از این عمل جلوگیری کنند، ولی دولت ایران، اقدام مثبتی انجام نداد و این اعتراضها به نتیجه نرسید. (72)

منابع

- 1- سید جمال جمال حوزه‌ها جمعی از نویسندگان مجله حوزه انتشارات تبلیغات اسلامی سال 1375 ص 377-378
- 2- مجموعه رسائل و مقالات سید جمال، هادی خسرو شاهی نشر شروق 1379 چاپ اول ص 68-69
- 3- یاد شده ص 76-81
- 4- یاد شده ص 95-100
- 5- یاد شده ص 101-102
- 6- یاد شده ص 103
- 7- یاد شده ص 105
- 8- یاد شده ص 121-126
- 9- یاد شده 225-236
- 10- پیشگامان مسلمان تجدد گرایی در عصر جدید احمد امین ترجمه حسن یوسفی اشکوری سال 1376 تهران انتشارات علمی فرهنگی ص 62-61
- 11- زندگانی و سفر های سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی، علی اصغر حلبی انتشارات زوار 1383 چاپ اول ص 119-120
- 12- یاد شده ص 79
- 13- پیشگامان ص 63
- 14- یاد شده ص 63-64

- 15- زندگانی و سفرها ص 79
- 16- یاد شده ص 130
- 17- یاد شده ص 79-80
- 18- یاد شده ص 134-135
- 19- یاد شده ص 135-136
- 20- یاد شده ص 82-84
- 21- یاد شده ص 142-145
- 22- یاد شده ص 146
- 23- یاد شده ص 151
- 24- یاد شده ص 85
- 25- یاد شده ص 155
- 26- یاد شده ص 157
- 27- یاد شده ص 158
- 28- یاد شده
- 29- یاد شده ص 159
- 30- یاد شده ص 162-163
- 31- یاد شده ص 163
- 32- یاد شده ص 90-91
- 33- یاد شده ص 92-93
- 34- یاد شده ص 164
- 35- یاد شده ص 98
- 36- یاد شده ص 166
- 37- یاد شده
- 38- یاد شده ص 167-168
- 39- یاد شده ص 178
- 40- پیشگامان ص 63

- 41- جمال حوزه ها ص 393
- 42- پیشگامان ص 66
- 43- یاد شده ص 67-70
- 44- یاد شده ص 71
- 45- یاد شده ص 72-77
- 46- جمال حوزه ها ص 541-548
- 47- پیشگامان ص 82-83
- 48- نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین سید هادی خسرو شاهی چاپ اول انتشارات تبلیغات اسلامی قم 1350، ص 185
- 49- یاد شده ص 179-184
- 50- یاد شده ص 34
- 51- یاد شده ص 197-207
- 52- اسناد سیاسی دوران قاجار ابراهیم صفائی انتشارات بابک سال 2536 ص 255
- 53- یاد شده ص 257
- 54- نقش سید جمال ص 213
- 55- یاد شده ص 222-241
- 56- یاد شده ص 192-193
- 57- یاد شده ص 216-241
- 58- یاد شده ص 272-278
- 59- تاریخ بیداری ایرانیان ، ناظم الاسلام کرمانی به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی انتشارات آگاه نوین سال 1362 چاپ چهارم بخش اول ص 322
- 60- مشروطه ایرانی و پیش زمینه های نظریه ولایت فقیه ماشاءالله آجودانی 1367 انتشارات فصل کتاب چاپ لندن ص 128-129
- 61- یاد شده ص 260

- 62- نقش سید جمال ص 248
- 63- مشروطه ص 223
- 64- یاد شده ص 224
- 65- یاد شده ص 226
- 66- یاد شده ص 227
- 67- عباس میرزا تألیف ناصر نجمی انتشارات علمی 1374 چاپ اول ص 2-81
- 68- یاد شده ص 88
- 69- نقش سید جمال ص 281
- 70- جمال حوزه ها ص 557
- 71- ابراهیم صفائی یاد شده ص 248
- 72- جمال حوزه ها ص 558